

سرمقاله

موانع تشکل سراسری مستقل کارگران!

... نگاهی به صحنه سیاسی و مبارزات دلیرانه کارگران ایران در زیر تیغ دیکتاتوری حاکم نشان می دهد که اساساً به دلیل سرکوب تلاشهای تاکتونی، کارگران ما متأسفانه فاقد تشکلهای مستقل نظیر سندیکا و اتحادیه در سطح محلی و یا واحدهای تولیدی منطقه ای خود، حتی در یک رشته هستند؛ و تا آنجا که به برخی تلاشهای کارگران در ساختن سندیکا و تشکل کارگری استناد می گردد، واقعیت نشان می دهد که این تشکلهای در عمل به آنچه کارگران می خواستند نرسیده و اصولاً در زیر دیکتاتوری موجود که موجوب آنها را هم نمی پذیرد امکان و ظرفیت تبدیل به یک تشکل سراسری را ندارند. در فقدان چنین پیش شرطی، یعنی وجود سندیکا و یا اتحادیه های مستقل، اعلام هدف ایجاد تشکل سراسری برای کارگران ایران به کار کسانی شباهت پیدا می کند که هنوز پایه اول ساختمان را نساخته قصد درست کردن سقف آن را دارند....

صفحه ۲



"ضد انقلاب در لباس مبدل" عنوان کتابی است که در سال ۱۹۳۵ توسط "موشه زورف اولگین" در نقد و برخورد با افکار و عملکردهای لئون تروتسکی طی سالهای قبل و بعد از انقلاب اکبر نوشته شده است. خلاصه ای از این کتاب ۱۶۰ صفحه ای توسط چریکهای فدائی خلق ایران از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه و در لینک زیر برای علاقمندان قابل دسترسی است:

<http://www.siahkal.com/index/mid-col/Leon-Trotsky-zade-enghelab-dar-lebase-mobadal.pdf>

سازمان اقلیت. داعش و راه حل "جدائی دین از دولت" (۱)

... مردم ما بیش از ۲۵ سال است که حکومت داعشیان را در ایران تجربه می کنند و موجودیت کثیف و ظالم و خونخوار یک حکومت اسلامی را به طور زنده با پوست و گوشت خود لمس کرده و می بینند که گردانندگان این رژیم تحت نام اسلام و به بهانه پیاده کردن احکام قرآن در جامعه، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً فهر آمیزی را به منظور حفظ نظام سرمایه داری وابسته به مردم ایران تحمیل کرده و از قتل خدمت به امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی، خود به سرمایه داران بزرگ تبدیل شده و به زندگی های "بهشتی" بر روی همین زمین دست یافته اند. بر این اساس مردم آگاه ایران به خوبی می دانند که اسلام در دست این حکومت صرفاً به عنوان یک ایدئولوژی برای توجیه وضع دلخواه خود و اربابانشان و حفظ شرایط شدیداً ظالمانه ای به کار می رود که کارگران و توده های تحت ستم ما در آتش آن می سوزند. بنابراین اگر تبلیغات امروزه امپریالیستی در رابطه با داعش و بنیاد گرانی اسلامی برای هر کسی هم در جهان تازگی داشته باشد برای مردم آگاه ایران چنین نیست.....

صفحه ۵

ای بدتر از داعشی،

اسید به ما می پاشی!

... مردم ایران و بخصوص مردم مبارز اصفهان نه فقط به خاطر شناخت از ماهیت رژیم بلکه با توجه به تلاشی که پیش از این اسید پاشی ها، در مجلس صورت می گرفت تا تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، حمله لباس شخصی های وزارت اطلاعات به مردم و به خصوص زنان صورت قانونی به خود بگیرد، و هم چنین سخنان امام جمعه این شهر که در همین رابطه گفته بود "در مورد حجاب باید از تذکر لسانی فراتر رفت" و استفاده از "چوب تر" و "قوه قهریه" را مجاز اعلام کرده بود، بخوبی می دانند که اسید پاشی از سوی چه نیرو هائی حمایت و هدایت می شود و به همین دلیل این روز ها مردم وقتی که در این باره صحبت می کنند خیلی روشن می گویند: "کار خودشان است".

صفحه ۱۵

در باره قیام مردم

در آبان ۵۸ در تبریز

... در جریان رویداد های آبان ۵۸ در تبریز فقط چریکهای فدایی خلق (که در آن زمان از آن به عنوان گروه اشرف دهقانی یاد می شد) بودند که در سایه تسلط به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک تحلیل درستی از اعتراضات مردم ارائه داده و در مبارزه توده ها در حد توان خودشان مشارکت کردند. در این رابطه چریکها اعلامیه ای صادر کردند و لزوم شرکت در مبارزات مردم را گوشزد کردند و تأکید نمودند که نباید به دنبال حُکام جدید راه افتاد و به هیچ وجه نباید به دلیل تلاش طرفداران شریعتمداری برای سوار شدن بر اعتراضات مردم مبارزات توده ها را ارتجاعی نامید.

صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

• باز نویسی بیانیه ماموریتی وزارت

دفاع آمریکا و ظهور داعش ۱۱

• اعدام ریحانه، ننگ دیگری بر

پیشانی جمهوری اسلامی! ۱۶

• ۱۳ آبان با دو جلوه متضاد ۱۷

• خاطره ای از زندان ۲۰

• گزارشی از کارخانه (۲) ۲۱

• آکسیون های فعالین سازمان در

اتریش، انگلستان، نروژ و ۲۳

یک بررسی اجمالی تاریخی از وضعیت مبارزات طبقه کارگر نشان می دهد که طبیعت طفیلی بورژوازی ایران و چگونگی رشد و انکشاف آن در پاسخ به نیازهای امپریالیسم و استقرار دیکتاتوری های قهر آمیز عریان در جامعه و دنبال آن سرکوب خشن مبارزات کارگران، ریشه وضع موجود و عمده ترین عامل ممانعت از شکل گیری تشکلات صنفی کارگران نظیر سندیکا و اتحادیه در جامعه ما بوده است. برخلاف بورژوازی کشورهای متروپل، بورژوازی ایران اساساً تحمل وجود تشکلات صنفی و ارگانهای توده ای علنی کارگران نظیر سندیکا و اتحادیه کارگری را ندارد و در چارچوب چنین نظامی، هر گونه تلاش برای ساختن و نهادینه کردن این تشکلهای صنفی توده ای جز با قهر و سرکوب و حذف فیزیکی فعالین آن پاسخ نمی گیرد.



موانع شکل سراسری مستقل کارگران!

می گیرند. مطالعه شمار فزاینده این گزارشات نمایانگر این حقیقت این است که مبارزات کنونی کارگران با خواست پیگیری حداقل مطالبات صنفی و بویژه عدم پرداخت دستمزدها شروع شده و تا خواست برحق کارگران برای داشتن حق تشکل و ایجاد تشکل های کارگری مستقل از کارفرما و دولت به منظور دفاع از سطح معیشت و زندگی شان را در بر می گیرد. همه این نمونه ها بیانگر آنند که وجود تشکلهای مستقل کارگری و یک تشکل سراسری واقعی و قدرتمند تا چه اندازه در زندگی و کار کارگران ضرورت دارد. در چنین چارچوبی ست که با در نظر گرفتن عواملی که تاکنون مانع تحقق خواست کارگران ایران برای تشکیل و از آن مهمتر ادامه کاری تشکلهای صنفی مستقل کارگری شده اند، باید به این موضوع و ایده ای که اخیراً با عنوان "ایجاد تشکل سراسری" مطرح شده پرداخت.

تا آنجا که به شناخت موانع پیشروی تحقق تشکل های مستقل کارگران بر می گردد، باید گفت که یک بررسی اجمالی تاریخی از وضعیت مبارزات طبقه کارگر ایران نشان می دهد که طبیعت طفیلی بورژوازی ایران و چگونگی رشد و انکشاف آن در پاسخ به نیازهای امپریالیسم و استقرار دیکتاتوری های قهر آمیز عریان در جامعه ایران و به دنبال آن سرکوب خشن مبارزات کارگران، ریشه وضع موجود و عمده ترین عامل در ممانعت از شکل گیری تشکلات صنفی کارگران نظیر سندیکا و اتحادیه در جامعه تحت سلطه ما بوده است. برخلاف بورژوازی کشورهای متروپل، بورژوازی ایران اساساً تحمل وجود تشکلات صنفی و ارگانهای توده ای علنی کارگران نظیر سندیکا و اتحادیه های کارگری را ندارد و از این رو در چارچوب چنین نظامی، هر گونه تلاش برای ساختن و نهادینه کردن این تشکل های صنفی و توده ای جز با قهر و سرکوب و به بند کشیدن و حذف فیزیکی فعالین آن پاسخ

سیاه چنین شرایطی ما شاهدیم که چگونه زندگی میلیونها تن از کارگران و خانواده هایشان به طور روزمره به زیر "خط فقر" و "خط بقا" و "خط فنا" سقوط می کند و از هم می پاشد. اخراجهای گسترده و خانمان برانداز، عدم پرداخت دستمزدهای بخور و نمیر (که گاه حتی تا ۲۴ ماه و بیشتر پرداخت نمی گردند) به کارگران شاغل، فشار و تحمیل قرار دادهای موقت، سفید امضا و "تنگین" بر بیش از ۹۰ درصد از نیروی کار و ... جلوه هایی از ابعاد کم سابقه تعرض سرمایه داران به طبقه کارگر ایران را نشان می دهند.

در تداوم این اوضاع همه شاهدند که دولت روحانی قصد دارد با تصویب قوانین ضد کارگری جدید و پایمال نمودن تئمه قانون کار کنونی، کارگران را هر چه بیشتر مورد تعرض قرار دهد. این یک جنبه از واقعیت وضع کارگران ایران در زیر سیطره رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی و دیکتاتوری ذاتی آن است. از سوی دیگر همین واقعیت مادی، به صورتی گریز ناپذیر، هر روز بیش از قبل، طبقه کارگر ایران که برای مرگ و زندگی می جنگد را برای حفظ شرایط بقاء و تامین حقوق حقه خود در پیشاپیش سایر زحمتکشان و محرومین به جلوی صحنه مقاومت و مبارزه بر علیه نظم موجود گسیل کرده و به یک "بمب ساعتی" برای نظام حاکم تبدیل ساخته است. اکنون روزی نیست که خبری از وقوع اعتراضات و اعتصابات پی در پی کارگران در این یا آن شهر و واحد صنعتی، درگیری با کارفرمایان و تجمع آنها در مقابل نهادهای سرکوب یا جلوی درب کارخانه و غیره در این یا آن رسانه حکومتی منعکس نگردد. حتی از ورای همین گزارشات سانسور گشته و تحریف شده می توان دریافت که چگونه کارگران محروم که برای رساندن صدایشان به گوش افکار عمومی و پیگیری مطالبات انسانی شان به اعتراض برخاسته اند در همه جا به طور وحشیانه مورد برخورد قدرت دولتی قرار

واقعیت پراکندگی صفوف کارگران ایران و نیاز آنها به سازمان یابی جهت دستیابی به مطالبات خود در مصاف با کارفرمایان همیشه یکی از دغدغه های کارگران پیشرو و مدافعان طبقه کارگر بوده و هست. به همین دلیل هم یکی از مباحثی که همواره در صفوف کارگران آگاه و نیرو های مدعی طرفداری از طبقه کارگر مورد توجه قرار داشته، مساله چگونگی غلبه بر موانع سازمانیابی کارگران چه از نظر اقتصادی و چه سیاسی می باشد.

نگاهی اجمالی به جنبش کارگری و مبارزات کارگران ایران در لحظه فعلی نشان دهنده یک پارادوکس غیر قابل اغماض است. از یک سو واقعیات نشان می دهند که پیشروی مبارزات دلاورانه کارگران، به طور عاجل نیازمند سازمانیابی و وجود تشکلهای قدرتمند و سراسری کارگران در جامعه و از آن مهمتر غلبه بر موانع پیشروی چنین هدفی ست- نیازی که که در مبارزات روزمره خود کارگران آگاه و دلاور ما و شعار های آنها به هزار و یک زبان فریاد زده می شود. از سوی دیگر تمام تلاشهای تاکنونی در این زمینه در چنبره مرگبار سد دیکتاتوری طبقه حاکم و ماشین سرکوب آن مُحاط شده اند.

یک بررسی اجمالی از اوضاع زیست و معاش کارگران ایران نشان می دهد که وجود تشکل های مستقل کارگری و یا بالاتر از آن یک تشکل سراسری صنفی که بتواند از حقوق کارگران در مقابل سرمایه داران دفاع نماید ضرورتی میسر و حیاتی برای کارگران ماست. همه می دانند که شرایط مصیبت باری که رژیم جمهوری اسلامی به منظور تامین منافع غارتگرانه طبقه حاکم، یعنی بورژوازی وابسته و انحصارات امپریالیستی و همچنین تسهیل تاخت و تاز آنها در جامعه برای کارگران بوجود آورده، گلوئی خانواده های کارگری را در منگنه فقر و گرسنگی و گرانی و بیکاری و بی حقوقی می فشرد. در زیر سیطره

امکان رشد و چگونگی تبدیل آنها به یک "تشکل سراسری"، نه تنها در عمل تشکل کارگری واقعی و زنده شکل نخواهد گرفت بلکه انرژی مبارزاتی کارگران به هز رفته و هر چه بیشتر از مسیر اصلی پیکار برای رسیدن به چنین هدفی دور خواهد شد.

در شرایط کنونی در ایران، ممکن است عده ای تحت تاثیر تبلیغات امپریالیستی فکر کنند که جمهوری اسلامی به دلیل "فشار"های سرمایه جهانی و ارگانهای نظیر "سازمان جهانی کار" ممکن است به امر پذیرش تشکلهای مستقل کارگری گردن نهد. چرا که این نهاد ها "شوراهای اسلامی" را به خاطر "ایدئولوژیک" بودنشان تشکل صنفی ارزیابی نمی کنند. در نتیجه با چنین پندار بافی ای ممکن است ادعا شود که شعار تشکل کارگری "قانونا" مورد پذیرش طبقه حاکم قرار خواهد گرفت و شرایط برای سازمانیابی کارگران ایران در ظرفهای مستقل ایجاد می گردد. چنین تفکری منطبق با واقعیت نیست. چرا که اولاً سرمایه جهانی در شرایط تشدید بحران کنونی، در تمام بازارها و مناطق نفوذ خود در حال سازمان دادن یک تعرض وحشیانه تر از قبل علیه حقوق کارگران و تشکلهای کارگری و سرکوب مبارزات آنها و باز پس گیری بیشتر حقوق آنها ست. به همین دلیل، در چنین موقعیتی این "بورژوازی جهانی" هرگز کاری را به ضرر بورژوازی ایران (که تامغز استخوان به آن وابسته می باشد) و به نفع کارگران و کمک به تشکل طبقه کارگر نمی کند؛ ثانیاً نباید فراموش کرد که اساساً این فقدان تشکل و سرکوب سیستماتیک طبقه کارگر توسط "بورژوازی ایران" است که بخشا شرایط کسب مافوق سود امپریالیستی برای بورژوازی جهانی در این بخش از بازارهای یعنی ایران را تضمین می کند. از این زاویه نیز "بورژوازی جهانی" به هیچ رو مایل به چشم پوشی از سود خود به دلیل "کمک" به کارگران ایران نیست.

از سوی دیگر تا آنجا که به قدرت پذیرش و ظرفیت بورژوازی ایران باز می گردد، این "بورژوازی" سنتاً و تاریخاً به دلایلی که جلوتر اشاره شد، نشان داده که کمترین تشکل صنفی در میان طبقه کارگر را نیز تحمل نمی کند. این بورژوازی حتی قانون کار ارتجاعی خویش که بدلیل تصویب در سالهای اول انقلاب هنوز امتیازاتی به نفع کارگران را در خود داشت را اجرا نمی کند و از جمله حاضر به پرداختن دستمزدهای بخور و نمیر و از آن کمتر حقوق عقب مانده که در قانون خودش برای کارگران پیش بینی شده، نیست. بورژوازی ایران با تعرض سیستماتیک که از اولین روز روی کار آمدن جمهوری اسلامی به کارگران سازمان داده نشان داده است که برای تامین منافع سرمایه داران، خواهان یک نیروی کار "منعطف" و طبقه کارگری بدون تشکل و سازمان و در یک کلام "برده"

در شرایط ایران، یعنی شرایط اعمال سیستماتیک یک استبداد مطلق از سوی بورژوازی حاکم در تمام شئون جامعه، برخلاف کشورهای کلاسیک سرمایه داری، مبارزات صنفی و سیاسی طبقه کارگر به طرز اجتناب ناپذیری به یکدیگر گره خورده و "دیوار چینی" آنها را از یکدیگر جدا نمی سازد. در نتیجه اگر در شرایط "دمکراسی" کشورهای سرمایه داری غرب (متروپل)، نفس طرح و پیگیری مطالبات صنفی طبقه کارگر و امر سازمان یابی این طبقه در تشکل های صنفی خود، قانوناً پذیرفته شده و کارگران را ضرورتاً در مقابل قدرت سیاسی و اعمال زور عریان طبقه حاکم قرار نمی دهد، در ایران حتی پیگیری خواسته ها و مطالبات صنفی نظیر خواست حقوق عقب مانده، کارگران را سریعاً با پلیس سیاسی و نیروی سرکوب آن مواجه می کند.

نظم موجود آشکارا و با زور پایمال می گردد، به طریق اولی در شرایط مشخص فعلی از تلاش برای ایجاد یک تشکل سراسری اساساً سخنی هم نمی تواند در میان باشد و طرح آن در شرایط کنونی یک ایده ذهنی و دور از واقعیت خواهد بود.

تشکل سراسری صنفی برای کارگران در نفس خویش بیانگر رشد مبارزات این طبقه و گذار از مرحله ای ست که کارگران یک رشته یا چند رشته موفق به ایجاد و تثبیت تشکلهای صنفی محلی و یا منطقه ای خود شده اند. به عبارت دیگر با وجود چنان تشکلات محلی است که ضرورت رشد و گسترش آنها به سطحی عالی تر مطرح شده و واقعیات به طور عینی نیاز به ظرف بزرگتری برای سازمانیابی مبارزات کارگران را نشان داده و ایجاد می کند. نگاهی به صحنه سیاسی و مبارزات دلبرانه کارگران ایران در زیر تیغ دیکتاتوری حاکم نشان می دهد که اساساً به دلیل سرکوب تلاشهای تاکنونی، کارگران ما متأسفانه فاقد تشکلهای مستقل نظیر سندیکا و اتحادیه در سطح محلی و یا واحدهای تولیدی منطقه ای خود، حتی در یک رشته هستند؛ و تا آنجا که به برخی تلاشهای کارگران در ساختن سندیکا و تشکل کارگری استناد می گردد، واقعیت نشان می دهد که این تشکلهای در عمل به آنچه کارگران می خواستند نرسیده و اصولاً در زیر دیکتاتوری موجود که موجوب آنها را هم نمی پذیرد امکان و ظرفیت تبدیل به یک تشکل سراسری را ندارند. در فقدان چنین پیش شرطی، یعنی وجود سندیکا و یا اتحادیه های مستقل، اعلام هدف ایجاد تشکل سراسری برای کارگران ایران به کار کسانی شباهت پیدا می کند که هنوز پایه اول ساختمان را نساخته قصد درست کردن سقف آن را دارند.

به طور کلی، یک جمع بندی درست از واقعیت عینی مبین آن است که بدون توجه به موانع و الزامات ایجاد تشکل های مستقل کارگری و بدون در نظر گرفتن

نمی گیرد. برجستگی این واقعیت یعنی شدت دیکتاتوری بورژوازی حاکم بر ایران در مقابل رشد تشکلهای مستقل کارگران به حدی ست که تقریباً هیچ نیروی جدی مدعی طرفداری از "جنبش کارگری" در جامعه ما قادر به انکار نقش سرکوب و قهر عریان در عدم وجود این تشکلات نمی باشد. با اعمال سیستماتیک چنین دیکتاتوری خشنی ست که بورژوازی ایران قادر شده تاکنون هر گونه تلاش طبقه کارگر ما برای ایجاد تشکلهای مستقل خود را وحشیانه سرکوب کرده و صفوف کارگران را در پراکندگی نگاه دارد. تا جایی که میتوان دید که با وجود حضور وسیع کارگران و تداوم مبارزات دلاورانه آنها و تلاش پیگیرانه آنان جهت ایجاد تشکل های مستقل خویش، شاهد شکل گیری و نهادینه شدن تشکلهای توده ای و علنی کارگری در جامعه نیستیم. دلیل این واقعیت، نه نادانی و عدم آگاهی کارگران به منافعی که نه کمبود تلاش و مبارزات دلاورانه آنهاست. برعکس این استبداد حاکم است که تاریخاً جلوی تلاش و مبارزات کارگران برای تشکل یابی آنها را گرفته است. بنابراین اگر قرار به توهم پراکنی و منحرف کردن نظر کارگران از ماهیت دیکتاتوری حاکم نباشد، باید با توضیح واقعیات، تاکید کرد که حق داشتن تشکل های مستقل حق طبیعی کارگران است و برای تحقق آن هیچ راهی غیر از مبارزه و گسترش آن در مقابل کارگران وجود ندارد. اما همانطور که کارگران در تجارب عینی خویش دیده اند، انتظار پذیرفتن موجودیت و تحمل تشکلهای مستقل واقعی و صنفی کارگران توسط قدرت حاکم در چارچوب این دیکتاتوری، انتظار بیهوده ای ست و بدون مبارزه سیاسی در جهت سرنگونی رژیم دیکتاتور حاکم و تضعیف این دیکتاتوری هیچ تشکل صنفی واقعی سراسری کارگران نمی تواند پا گرفته و نهادینه گردد.

این واقعیتی ست که در جنبش کارگران در سالهای اخیر ما شاهد تلاشهای ارزشمند کارگران آگاه در برپایی سندیکا و اتحادیه های خویش در برخی رشته ها بوده ایم (نظیر شرکت واحد و هفت تپه). اما همه می بینند که به ثمر رسیدن این تلاشها تا کنون با مانع سرکوب جمهوری اسلامی مواجه شده است. تا جایی که هیچ یک از این سندیکاها متأسفانه در زیر سرکوب دائم و هدفمند طبقه حاکم، نه تنها قادر به انجام وظایف خود در نمایندگی از کارگران در مقابل کارفرمایان در محیط کار نبوده اند بلکه فعالین آنها بارها دستگیر و زندانی شده و دیکتاتوری حاکم چنان شرایطی را بوجود آورده که به گفته فعالین دست اندرکار خود این "سندیکا" ها، آنها به دلیل تیغ سرکوب حتی امکان برگزاری جلسات خود و نمایندگی از کارگران را در محیط کار هم ندارند. با این توصیف واضح است که در جایی که حق بدیهی کارگران در ایجاد حتی یک تشکل صنفی مستقل و در یک رشته معین توسط قدرت حاکم در چارچوب

تمامی مبارزات کارگران و فعالیت های پیشروان کارگری باید برای برداشتن این مانع اساسی متمرکز گردد. تنها با رشد و کانالیزه کردن مبارزات جاری با هدف ایجاد شکاف در سد دیکتاتوری حاکم است که ایجاد "تشکل سراسری کارگران" و اصولا هر گونه تشکل مستقل کارگری در چنین بستری امکان تحقق و ادامه کاری و بقا پیدا خواهد کرد.

زیر نویس:

(۱) نکته مهمی را که پیش از ورود به این بحث باید متذکر شد این است که هنگام بررسی ایده "تشکل سراسری" کارگران و اصولا هر گونه تشکل کارگری، فرض بر آن است که مراد، تشکلات مستقل کارگری هستند؛ تشکلاتی که توسط خود کارگران و با اعمال اراده آزاد خود آنان و توسط رای آنان و برای پیگیری مطالبات واقعی کارگران از دل خود مبارزات کارگران بیرون می آیند. در نتیجه تلاشهایی که کوشیده و یا می کوشند تا ارگانهای ظاهرا کارگری و در واقع رژیم ساخته - که به عنوان بازوی ماشین سرکوب سرمایه داران در محیطهای کارگری عمل کرده اند- (نظیر "شوراهای اسلامی" و "خانه کارگر" و ...) را تشکل مستقل کارگری و سمبل تحقق خواست کارگران در متشکل شدن جلوه دهند، در این بحث جایی ندارند. همچنین با توجه به تلاش های ارتجاعی ای که در سالهای اخیر از سوی قدرتهای امپریالیستی و سرمایه داران جهانی برای نفوذ در جنبش کارگری ایران و از محتوا تهی ساختن آن شاهد بوده ایم، باید تاکید کرد که "پروژه" های ضد کارگری تولید شده که مستقیم و غیر مستقیم به چنین نیروهایی وابسته است نیز در بحث تشکل کارگری، محلی از اعراب ندارند.

و تجمع صنفی کارگران سریعاً به مثابه یک "مسأله امنیتی" برخورد می گردد. کسانی که بدون در نظر گرفتن این شرایط عینی و در چنین توازن قوایی که هر خواست مشروع صنفی کارگران- و نه تشکل صنفی آنها- با چماق سرکوب و زندان و شلاق و اخراج پاسخ می گیرد، مدعی امکان پذیر بودن ایجاد تشکل های صنفی کارگران و حتی تحقق تشکل سراسری در شرایط کنونی می باشند این تصور را از خود ارائه می دهند که گویا قادر به درک درست واقعیات عینی نبوده و یا به هر دلیل خواهان پی توجهی به واقعیات عینی هستند.

در جمع بندی این مقاله باید بر این اصل مهم تاکید کرد که امر چگونگی سازمانیابی طبقه کارگر و اشکال مناسب آن تنها از بررسی عینیت جنبش خود این طبقه استخراج می گردد. هر گونه پی توجهی به این واقعیت با هر توجیه و ادعایی، جز در غلطیدن به دام سوژکتویسم و جدائی از طبقه کارگر و به هرز بردن تلاشهای مبارزاتی آن فرجامی ندارد. تمامی واقعیات تاریخی و مشخص جامعه ما نشان می دهند مانع اساسی تشکل طبقه کارگر نه "عدم آگاهی"، "فرقه گرایی"، "تشکل ناپذیری کارگران به دلیل پراکندگی" و ... (که نقش هر یک در این وضعیت غیر قابل انکار است) بلکه عامل سرکوب و سدی ست که طبقه حاکم با زور عریان در مقابل هر گونه تلاش های دلبرانه کارگران ما برای سازمانیابی خویش و پی ریزی تشکلهای واقعی مستقل خود، ایجاد کرده است. در نتیجه جهت اصلی

سرمایه داران بوده و تمام قدرت مرگبار ماشین سرکوب این رژیم را برای تحقق همین منظور به کار گرفته است. انتظار گردن نهادن رژیم جمهوری اسلامی به تشکلهای مستقل کارگری در شرایطی که طبقه حاکم، گاه حتی تحمل ارگانهای دست ساز خود یعنی "شوراهای اسلامی کار" در محیط های کار را نیز ندارد، جز اشاعه یک توهم پراکنی نیست. در چنین توازن قوایی، کمترین نشانه واقعی از این "ایده ها" که "بورژوازی ایران" در "تعامل" با "بورژوازی جهانی" و یا "سازمانهای بین المللی" در صدد اعطای کوچکترین امتیازی به طبقه کارگر باشد وجود ندارد.

یک نکته مهم و واقعی دیگر برای تمامی نیروهای دلسوز طبقه کارگر که دغدغه شان گام برداشتن در راه رفع موانع تشکل یابی کارگران ایران می باشد، توجه به این واقعیت است که؛ در شرایط ایران، یعنی شرایط اعمال سیستماتیک یک استبداد مطلق از سوی بورژوازی حاکم در تمام شئون جامعه تحت سلطه ما، برخلاف کشورهای کلاسیک سرمایه داری، مبارزات صنفی و سیاسی طبقه کارگر به طرز اجتناب ناپذیری به یکدیگر گره خورده و "دیوار چینی" آنها را از یکدیگر جدا نمی سازد. در نتیجه اگر در شرایط "دمکراسی" کشورهای سرمایه داری غرب (متروپل)، نفس طرح و پیگیری مطالبات صنفی طبقه کارگر و امر سازمان یابی این طبقه در تشکل های صنفی خود، قانوناً پذیرفته شده و کارگران را ضرورتاً در مقابل قدرت سیاسی و اعمال زور عریان طبقه حاکم قرار نمی دهد، در ایران حتی پیگیری خواستهها و مطالبات صنفی نظیر **خواست حقوق عقب مانده**، کارگران را سریعاً با پلیس سیاسی و نیروی سرکوب آن مواجه می کند. در چنین ساختاری، با هر مطالبه

گزارش کوتاهی از برگزاری مراسم "شب همبستگی با زندانیان ... از صفحه آخر

ها را در مقابله با کوشش های ضد انقلابی رژیم برای لاپوشانی و به طاق نسیان سپردن نسل کشی دهه ۶۰ در اذهان توده ها و بویژه جوانان ستود. در بخش دیگری از صحبت ها، رفیق سخنران با تاکید بر شکست اهداف ضد خلقی جمهوری اسلامی از قتل عام های دهه ۶۰ ، به طور موجز به پروژه های فریبکارانه ای نظیر "ایران تریبونال" پرداخت و خواست عادلانه مردم ایران و به ویژه خانواده های زندانیان سیاسی و جانبازان آن دوره برای عدالت خواهی را توضیح داد. در این قسمت وی با تاکید بر ذاتی بودن شکنجه و اعدام با سلطه جمهوری اسلامی بر ضرورت سرنگونی تمامیت دستگاه ظلم و جنایت این رژیم به مثابه پیش شرط به وجود آمدن شرایط لازم هر گونه دادخواهی عادلانه تاکید نمود. سخنران رفیق مجد هُشی در میان استقبال جمعیت حاضر پایان یافت . پس از سخنرانی ویدئو کلیپ زیبایی با نام "خاوران" به نمایش در آمد و سپس یک هنرمند نوجوان با اجرای چند قطعه موسیقی زیبا با پیانو و ویولون و از جمله ترانه سرود "زندانی"، یاد عزیزان به خون خفته دهه ۶۰ را گرمای داشت. برنامه "شب همبستگی با زندانیان سیاسی ایران" با یک تنفس کوتاه ادامه یافت و بخش بعدی برنامه به اجرای موسیقی خلقی و ترانه سرودهای مبارزاتی و دل انگیز گیلکی اختصاص یافت. در این قسمت چندین ترانه و قطعه فولکلوریک اجرا شد که با تشویق گرم حضار روبرو گشت. سپس کلیپ "مادران فدایی" پخش شد. در این ویدئو کلیپ مبارزاتی از نقش ارزشمند چندین مادر مبارز که فرزندان شان را در پیکار مردم ایران در دو رژیم ضد خلقی شاه و جمهوری اسلامی از دست داده بودند ، تقدیر و یاد شده بود. بدنبال این ویدئو کلیپ نوبت به بخش تریبون آزاد برنامه رسید که در آن شرکت کنندگان فرصت یافتند تا پرسش های خویش را با رفیق سخنران در میان گذارده و هم چنین با شرکت در بحث آزاد نقطه نظرات شان را ارائه کنند. در این بخش از برنامه نیز شرکت کنندگان به طور فعال در بحث ها شرکت نمودند. در این مباحثات نیز به طور ویژه ای یاد تمامی جانبازی ها و مقاومت های قهرمانانه زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و تأثیرات تاریخی مبارزات آنان آن بر نسل جوان گرمای داشته شد. برنامه شب همبستگی، با سرود انترناسیونال و در فضایی صمیمانه به پایان رسید. کمکهای مالی بی دریغ حضار به چریکهای فدایی خلق ایران از دیگر نکات این مراسم بود. میز کتاب رفقا نیز مورد بازدید و استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت و تعداد زیادی از نشریات و کتب سازمان به فروش رفته و توزیع شدند. یکی از نکات این برنامه این بود که با وجود اعتصاب سراسری قطار ها در آلمان که در اعتراض به برنامه های ریاضت اقتصادی در این کشور صورت گرفته بود ، تعداد قابل توجهی از ایرانیان موفق شدند تا خود را به محل برگزاری مراسم برسانند و در مراسم بزرگداشت زندانیان سیاسی شرکت کنند. بسیاری از حضار با تشکر از رفقای برگزار کننده مراسم به دلیل برگزاری یک مراسم یادمان شایسته جانبازان دهه ۶۰ ، خواستار تداوم برگزاری این نوع جلسات شدند.

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در آلمان- ۱۰ نوامبر ۲۰۱۴

سازمان اقلیت، داعش و راه حل "جدائی دین از دولت" (۱)

داعش در تبلیغات رسانه های آمریکا و متحدین اش یک نیروی مستقل و قائم به ذات که آمریکا کوبا در مقابل آن قرار دارد معرفی می شود. درست به دنبال این تبلیغات دورغین است که نه فقط نیروهای ضد انقلابی در پز نیروهای مستقل بلکه نیروهای مدعی طبقه کارگر در صف جنبش نیز در جهت القای ادعاهای امپریالیستی که جز برای سرپوش گذاشتن به حقیقت در مورد این نیروی تروریستی اسلامی ابراز نشده، با آنها هم صدا گشته و به نوبه خود و با روش و ادبیات مخصوص به خود سعی در القای آن ادعاهای دروغین به توده ها را دارند. با کمال تأسف سازمان اقلیت به مثابه یکی از نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر یکی از مصادیق این امر در جامعه ما می باشد.

که اقلیت برای لایوشانی چهره واقعی امپریالیسم آمریکا و شستن دستان خون آلود او از جنایات ننگینی که از طریق داعش در خاورمیانه مرتکب می شود به چه ترحام مشعشعی دست یافته است.

در مقاله "اتلاف..."، اقلیت دقیقاً با قبول ادعاهای تبلیغات امپریالیستی مبنی بر این که داعش نیروی در مقابل امپریالیسم آمریکا است از دو به اصطلاح "خطر بالقوه" ای که "حملات داعش"، امپریالیسم آمریکا را تهدید می نماید صحبت می کند و در این رابطه سعی می کند تسلیم ارتش عراق در مقابل داعش در شهر موصل را به گونه ای که با ادعاهای تبلیغات امپریالیستی هم خوانی داشته باشد توجیه نماید. از نظر این مقاله، موصل به این دلیل "به راحتی سقوط کرد" که ارتش عراق در مقابل آن ناتوان بود. و "اگر همراهی ساکنان شهر و نغرتشان از دولت مالکی نبود، موصل این گونه به دست نیروهای داعش نمی افتاد...". اما مگر ارتش عراق یک ارتش مردمی بود و قدرت خود را از مردم کسب کرده بود که با جدا شدن توده ها از آن دچار ضعف و پریشانی گشت! وانگهی، نفرت توده ها از حکومت مرکزی که این ارتش وابسته به آن بود چگونه ممکن است یکباره باعث از بین رفتن توان آن ارتش گردد؟ آیا این سخنان را باید به حساب نا آگاهی و کوتاه اندیشی اقلیت گذاشت که گویا نمی داند که یک ارتش ضد خلقی با چنان پارامترهائی (حتی اگر فرض را بر درستی همه ادعاهای بیان شده بگذاریم) ناتوان نمی شود؟ مقاله برای زمینه چینی سقوط "راحت" موصل این را هم در سطور قبلی می گوید که "ناتوانی ارتش عراق" در مکانهایی که "مردم دست به اسلحه برده و یا با گروه های شبه نظامی احساس همدردی می کنند" نشان داده شده بود. صرفنظر از غیر واقعی بودن چنین امری، این سازمان حداقل از تجربه کردستان ایران در اوایل روی کار آمدن رژیم داعشی جمهوری اسلامی مطلع می باشد و اگر به این تجربه تکیه می کرد می دید که ارتش شاهنشاهی علیرغم از دست دادن ظاهراً فرمانده و عنوان شاهنشاهی اش، با نام جدید ارتش اسلامی نه فقط در

وجدان های بیدار قرار داده است- رویدادهائی چون عدم مقاومت ارتش آمریکا ساخته عراق در مقابل داعش در شهر موصل که بدون دستور فرماندهان آمریکائی این ارتش نمی توانست به وقوع بپیوندد، اطمینان خاطر دادن آمریکا در آغاز به داعش مبنی بر این که آمریکا در حال حاضر قصد مقابله با آن را ندارد و پیشروی های برق آسای این جریان تروریستی در عراق و تبدیل آن از "پیکار جویان اسلامی" به "جنگجویان دولت اسلامی" (رسانه های امپریالیستی به جای استفاده از لفظ تروریست برای داعش، از این جریان تروریستی با این عبارات که معمولاً مورد استفاده در ادبیات مردمی است نام می برند) و بعد اتخاذ سیاست حمله هوائی به داعش از طرف آمریکا و متحدینش. وقتی داعش با جنایات وحشیانه و اعمال ارتجاعیش به صورت یک هیولا جلوه کرد آمریکا به عنوان فرشته نجات وارد صحنه شد و به طور حساب شده نقشه حمله هوائی علیه داعش را به مورد اجرا گذاشت- گوئی داعش اول می بایست تقویت شده و قدرت کسب کند تا آمریکا بتواند ائتلافی از ۶۰ کشور علیه آن تشکیل دهد!! اما علیرغم همه این واقعیات، داعش در تبلیغات رسانه های آمریکا و متحدین اش یک نیروی مستقل و قائم به ذات که آمریکا گویا در مقابل آن قرار دارد معرفی می شود. درست به دنبال این تبلیغات دورغین است که نه فقط نیروهای ضد انقلابی در پز نیروهای مستقل بلکه نیروهای مدعی طبقه کارگر در صف جنبش نیز در جهت القای ادعاهای امپریالیستی که جز برای سرپوش گذاشتن به حقیقت در مورد این نیروی تروریستی اسلامی ابراز نشده، با آنها هم صدا گشته و به نوبه خود و با روش و ادبیات مخصوص به خود سعی در القای آن ادعاهای دروغین به توده ها را دارند. با کمال تأسف، سازمان اقلیت به مثابه یکی از نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر یکی از مصادیق این امر در جامعه ما می باشد.

در اینجا برای نشان دادن واقعیت فوق، ابتدا نگاهی به مقاله "اتلاف ضد داعش، اهداف، چرائی و نتایج آن" از سازمان اقلیت می اندازیم و سپس دید اقلیت به طور کلی در مورد بنیاد گرایی اسلامی و "گروه های اسلام گرا" از نوع داعش را مورد بررسی قرار می دهیم تا معلوم شود

برای این که یک حرکت امپریالیستی در میان مردم توجیه شده و واقعیت ضد خلقی آن به طور وارونه به خورد مردم داده شود، تنها کافی نیست که دستگاه های رسمی دولت های ذینفع امپریالیستی شبانه روز گوش مردم را به صورت های گوناگون از اخبار و تفسیرهایی که حقیقت در آنها مثله شده پر کنند، بلکه افراد و دستگاه های تبلیغاتی "مستقل" و ظاهراً بی طرف نیز لازمند (و وجود دارند) تا، حتی با ظاهری منتقد، همان مقاصد و اهداف امپریالیستی را با زبان خود و با استفاده از ترم ها و روش های مخصوص به خود به توده ها بیاوراند. اما موضوع به همین جا ختم نمی شود. در ردیف بعد نیروهائی در میان "اپوزیسیون" در کشورهای مختلف قرار دارند که به سهم خود مبلغ همان امری می باشند که اتاق های فکر نیروهای امپریالیستی عرضه می کنند. اینان تبلیغات دروغین امپریالیستی را با اضافه کردن چاشنی هائی که نشانگر هویت آنان است تکرار می کنند و تصویر قلب شده ای از واقعیت را به میان مخاطبین خود می برند. بخشی از این اپوزیسیون، متأسفانه نیروهای مدعی کمونیسم هستند که ترم های مارکسیستی و حتی گفته های رهبران کبیر پرولتاریای جهان را برای منظور فوق به خدمت می گیرند و به این ترتیب از طریق آنها ایده های محافل امپریالیستی به نام کمونیسم و مارکسیسم - لنینیسم نیز در جنبش اشاعه داده می شوند. ظهور داعش و چگونگی برخورد به آن چه از طرف خود نیروهای امپریالیستی و محافل دیگر و چه از جانب نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر، امروز مثال و نمونه مشخصی است که روند توصیف شده در فوق را می توان با استناد به آن با روشنی هر چه بیشتری عیان ساخت.

در شرایطی که بررسی واقعیات تردیدی به جای نگذاشته است که داعش با طرح ریزی آمریکا و با پول و امکانات رژیم های وابسته به این نیروی امپریالیستی نظیر عربستان، قطر، اردن و ترکیه برای ایفای نقش جنگ طلبانه مورد نیاز آمریکا به صحنه فرستاده شده است، در شرایطی که در همین مدت کوتاه رویدادهای گوناگون در این رابطه فاکت های باز هم بیشتری دال بر پنهان شدن آمریکا در پشت نقاب سیاه داعشی ها در اختیار اذهان پویا و

عراق) همه از جمله عواملی هستند که از بین بردن قطعی این گروه را با مشکل روبرو می سازند. این هم توجیهی است به نفع آمریکا که گویا علیرغم این که از وجود داعش احساس خطر می کند ولی نه فقط به تنهایی قادر به از بین بردن آن نیست بلکه فائق آمدن به داعش حتی از عهده ۶۰ کشور جهان هم ساخته نیست چون بین آنها تضاد وجود دارد! در ضمن با استناد به سخن اوپاما و کامرون که گفته اند جنگ در خاورمیانه سالها طول خواهد کشید، اقلیت نیز خود را موظف می بیند که برای این امر دلیلی ذکر کند و در نتیجه سوی دیگر ضعف دولت عراق و آلترناتیو مد نظر برای سوریه، از جمله عواملی هستند که پایان جنگ در آینده ی نزدیک را غیر محتمل می سازند. اینها اساس سخنانی است که صرفاً در جهت القای تبلیغات رسانه های امپریالیستی در رابطه با داعش و جنگ در خاورمیانه از طرف اقلیت در مقاله "اتلاف..." مطرح شده اند و در حدی که در اینجا به آنها پرداخته شد می توانند به خواننده یادآور شوند که اقلیت امروز در کجا ایستاده و چه دیدی نسبت به داعش به مثابه یک جریان تروریستی اسلامی دارد. اما دید تئوریزه شده اقلیت در مورد گروه های تروریستی اسلامی از نوع داعش را می توان در مقاله ای تحت عنوان "بحران سرمایه داری و نقش بنیاد گرایی و اسلام" مندرج در نشریه کار ۶۳۶ سراغ گرفت که بقیه مطلب مقاله حاضر نیز به بررسی و نقد عمده مطالب آن اختصاص دارد.

مسئلاً اگر مردمانی در جهان به دلیل عدم شناختشان نسبت به ماهیت طبقاتی حکومت های مذهبی و گروه های تروریستی اسلامی، مدتی فریب تبلیغات فوق را بخورند جای تعجب نیست. ولی تا آنجا که به مردم ایران مربوط است می توان گفت که حنای چنان تبلیغاتی در نزد اکثریت توده های آگاه ما رنگی ندارد، چرا که هیچ کس هم نداند مردم هشیار و مبارز ایران به خوبی بر این امر واقفند که در ابتدای روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی نیز جهت متوهم کردن مردم نسبت به ماهیت این رژیم تازه حاکم شده، چنان ادعاها و تبلیغاتی وسیعاً رواج یافت تا توده ها دچار این توهم شوند که سران رژیم و آخوندهای حاکم بر کشور اعمال ارتجاعی، جنایتکارانه و ضد مردمی خود را نه به دلیل هم ماهیت بودن رژیم جمهوری اسلامی با رژیم شاه و به خاطر حفظ نظام سرمایه داری و تأمین منافع سرمایه داران بین المللی و وابستگان داخلی شان بلکه به خاطر خدمت به اسلام و تضمین زندگی خوب و خوش برای خود، آنهم بعد از مرگ و در "بهشت" انجام می دهند. اما مردم ما بیش از ۳۵ سال است که حکومت داعشیان را در ایران تجربه می کنند و موجودیت کثیف و ظالم و خونخوار یک حکومت اسلامی را به طور زنده با پوست و گوشت خود لمس کرده و

اگر کسی به قدرت خدا و اهریمن اعتقادی نداشته و خود را گرفتار خرافات ایده آلیستی نکند برای کشف واقعیت در روی زمین به سراغ قدرتی می رود که هم در ۸۰ کشور دارای نفوذ است و هم سازمانهایی با شبکه های عظیم در اختیار دارد که توانسته اند ۱۵ هزار نفر را از کشورهای مختلف بطور هماهنگ بسیج نموده، به آنها تعلیم ایدئولوژیک و مشق نظامی داده و ترتیب سفرشان به سوریه و عراق را بدهند؛ و آیا اگر کسی این جستجو را انجام دهد نخواهد دید که این قدرت همان آمریکا و نیروهای امپریالیستی با سازمانهای آدم اجیر کنی چون "بلک واتر" هستند که نه در آسمان بلکه در روی زمین قرار دارند و نه متعلق به ۱۴ هزار سال پیش بلکه متعلق به قرن ۲۱ بوده و در جوامع سرمایه داری به ظاهر متمدن امروزی زندگی می کنند!

است که آمریکا به مثابه یک ابر قدرت امپریالیستی هم قادر به از بین بردن آن نیست؛ و گویا به همین دلیل این نیروی امپریالیستی، حدود ۶۰ کشور را با خود همراه کرده است که بتواند از پس داعش که انگار به راستی توسط خدا یا یک نیروی اهریمنی از اعصار تاریخ فرا خوانده شده و قدرتش را از ارواح خبیثه (و نه از موجودیت خبیث خود امپریالیسم آمریکا و وابستگیانش در منطقه) می گیرد بر آید!! مقاله اقلیت وقتی در بزرگنمایی قدرت داعش مطرح می کند که "از ۸۰ کشور جهان، حدود ۱۵ هزار نفر به داعش پیوسته اند" نمی گوید که اگر کسی به قدرت خدا و اهریمن اعتقادی نداشته و خود را گرفتار خرافات ایده آلیستی نکند برای کشف واقعیت در روی زمین به سراغ قدرتی می رود که هم در آن ۸۰ کشور دارای نفوذ است و هم سازمان یا سازمان هایی با شبکه های عظیم در اختیار دارد که توانسته اند ۱۵ هزار نفر را از کشورهای مختلف به طور هماهنگ بسیج و سازماندهی نموده، به آنها تعلیم ایدئولوژیک و مشق نظامی داده و ترتیب سفرشان به سوریه و عراق را بدهند؛ و آیا اگر کسی این جستجو را انجام دهد نخواهد دید که این قدرت همان آمریکا و نیروهای امپریالیستی دیگر با سازمان های آدم اجیر کنی چون بلک واتر (Black Water) هستند که نه در آسمان بلکه در روی زمین قرار دارند و نه متعلق به ۱۴ هزار سال پیش بلکه متعلق به قرن ۲۱ بوده و در جوامع سرمایه داری به ظاهر متمدن امروزی زندگی می کنند! اما مقاله اقلیت گوئی که خود معتقد است که یک نیروی مرموز اهریمنی آسمانی خالق داعش است چنین برخوردی پیشه نمی کند. در ضمن، این مقاله برای ناتوان نشان دادن آمریکا در مقابله با قدرت گویا جادویی داعش به یک خیال پردازی هم دست زده و مطرح می کند که "تضاد بین اعضای ائتلاف، تضاد برخی از این اعضا با قدرت هائی همچون حکومت اسلامی ایران (به ویژه بر سر دولت های حاکم بر سوریه و

مقابل مردم مسلح گرد که برای جنگ با حکومت مرکزی- آنهم نه در یک شهر بلکه در وسعت همه کردستان دارای عزم و اراده انقلابی بودند، "ناتوان" نشد بلکه این ارتش که قلاذه اش در دست آمریکا بود برای مقابله با توده ها و سازمان هایی که این توده ها با آنها "همراه" بودند و با آنها "همدردی" می کردند، لحظه ای در سرکوب وحشیانه مردم گرد درنگ نکرد. اقلیت اینها را می داند و به خوبی آگاه است که ارتش عراق در موصل، هم چندین برابر داعش نیرو داشت و هم از تجهیزاتی به مراتب بالاتر از داعش برخوردار بود و در نتیجه اگر می خواست به راحتی می توانست در مقابل داعش بایستد. اما سازمان اقلیت از آنجا که نه واقع بینی و کوشش در تحلیل درست اوضاع بلکه پیشاپیش تکرار تبلیغات امپریالیستی را در دستور کار خود قرار داده است، لذا مجبور است توجیهاتی از آن نوع که دیدیم برای تسلیم ارتش آمریکا ساخته عراق در مقابل داعش نیز دست و پا کند. والا درک این موضع چندان مشکل نیست که هیچ عاملی جز دستور فرماندهان آمریکائی ارتش عراق که همچون همه ارتش های ارتجاعی دارای دیسپلین و سازماندهی لازم بود نمی توانست وضعی به وجود آورد که این ارتش در موصل با اولین حمله داعش تمام تجهیزات خود را تسلیم آنها کرده و حتی پرسنل آن بعضاً لباس فرمشان را هم از نشان کنده و از مقابل داعش بگریزند!

در مقاله "اتلاف..."، در مورد این سؤال که چرا وقتی داعش ضعیف بود و فقط موصل را گرفته بود آمریکا دست به اقدامی علیه آن نزد، اقلیت باز درست در چهار چوب تبلیغات امپریالیستی جواب حاضر و آماده ای به این سؤال می دهد. مگر نه این که آمریکا مدعی شد که اول باید معضل دولت مرکزی عراق حل شود تا او بتواند در رابطه با داعش تصمیم بگیرد، بنابراین اقلیت هم می گوید: "دولت آمریکا با وجود احساس خطر، اما نمی توانست بدون تحقق پیش شرط هائی وارد عمل شود" و "اولین گام برای ورود به جنگ، حل دولت مرکزی در عراق- هر چند به ظاهر- بود." البته دیگر نباید از اقلیت انتظار داشت که توضیح دهد که این حل "به ظاهر" دولت مرکزی عراق چه معضلی از آمریکا حل نمود؟ و اگر این نیروی امپریالیستی واقعاً از وجود داعش احساس خطر می کرد چرا منتظر این حل "به ظاهر" بود و تازه بعد که وارد عمل شد چرا تا کنون نتوانسته است حتی یک ضربه کاری به آن وارد کند؟ مقاله سپس به سبک رسانه های امپریالیستی، در مورد قدرت داعش قلمفرسایی می کند که هدف از آن توجیه عدم مقابله جدی آمریکا با داعش است. این طور جلوه داده می شود که گویا داعش دارای چنان قدرت جادویی

کهنه به پایان عمر خود رسیده اند و در این دوره مبارزه علیه نظم حاکم شدت و وسعت خاصی به خود می گیرد چگونه است که به زعم مقاله اقلیت توده ها به عرفان و مذهب پناه می برند؟ مگر عرفان و مذهب در خدمت رواج تسلیم طلبی و خاموش کردن آتش مبارزه توده ها علیه نظم حاکم قرار ندارند، پس چرا توده ها در سیستم فکری اقلیت به جای فعال شدن در صحنه مبارزه جهت جایگزین کردن نظم نوین به جای نظم کهنه پیشین، به افیون مذهب و عرفان پناه می برند؟ صدور چنین حکمی از طرف مقاله اقلیت البته بی حکمت نیست و خواهیم دید که مقاله از بیان چنین مطلبی هدفی را تعقیب می کند که در راستای پیام اصلی آن قرار دارد. برای این که پیام اصلی در بخشی از مقاله مذکور پخته شود، در ادامه، گریزی به لنین و انگلس زده می شود و با آوردن نقل قول مستقیم از آنها و ذکر منبع، گوشه ای از برخورد لنین و انگلس در مورد مذهب بازگوئی می شود. از جزوه " در باره مناسبات حزب کارگر با مذهب" از لنین نقل می کند که: "امروزه عمیق ترین ریشه های مذهب در ستم اجتماعی بر توده های زحمتکش و ناتوانی ظاهراً محض آنها در برابر نیروهای لجام گسیخته سرمایه نهفته است..." و از کتاب "آنتی دورینگ" انگلس نقل قول طولانی می آورد که خلاصه آن چنین است: "تمام ادیان چیزی جز بازتاب خیالی نیروهای خارجی که بر زندگی روزانه انسان فرمانروایی می کنند، نیست... در جامعه بورژوائی کنونی انسان ها تحت سلطه مناسبات اقتصادی که خود به وجود آورده اند، تحت ابزاری تولیدی که خود تولید کرده اند، قرار دارند، آنچنان که گویی تحت سلطه ای یک نیروی بیگانه اند. بنابراین پایه واقعی عمل بازتاب مذهبی کماکان پابرجا می ماند و همراه با آن نیز خود بازتاب مذهبی...". همانطور که ملاحظه می شود تأکید هم لنین و هم انگلس در جملات فوق این است که ریشه مذهب در جامعه بورژوائی، خود همین جامعه است. روشن است که از اینجا نیز این نتیجه حاصل می شود که برای از بین بردن "پایه واقعی" مذهب در شرایط حاضر در اساس باید مناسبات سرمایه داری را در جامعه از بین برد. به عبارت دیگر، باید به ریشه زد و ریشه را که همان جامعه سرمایه داری است خشکاند. اما نویسنده مقاله اقلیت روی این موضوع، یعنی ضرورت از بین بردن جامعه سرمایه داری، تکیه نمی کند و تنها این نکته درست را مورد توجه قرار می دهد که با وجود سرمایه داری "شرایط مناسب برای باورهای مذهبی وجود دارد." و از نقل قول های فوق صرفاً "جان سختی و بقای مذهب و خدا باوری، حتا در جامعه سرمایه داری" را نتیجه می گیرد. در قدم بعدی وی با تأکید روی این یافته های خویش به سراغ "رشد بنیادگرایی و جنبش های اسلام گرا در منطقه ای به وسعت خاورمیانه، شمال آفریقا، مناطقی از پاکستان و حتی آسیای مرکزی" می رود و

مردم ما بیش از ۲۵ سال است که حکومت داعشیان را در ایران تجربه می کنند و می بینند که گردانندگان این رژیم تحت نام اسلام و به بهانه پیاده کردن احکام قرآن در جامعه، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیزی را به منظور حفظ نظام سرمایه داری وابسته به مردم تحمیل کرده و از قبل داران داخلی، خود به سرمایه داران بزرگ تبدیل و به زندگهای "بهشتی" بر روی همین زمین دست یافته اند. بر این اساس مردم آگاه ایران بخوبی می دانند که اسلام در دست این حکومت صرفاً به عنوان یک ایدئولوژی برای توجیه وضع دلخواه خود و اربابانشان و حفظ شرایط شدیداً ظالمانه ای به کار می رود که کارگران و توده های تحت ستم ما در آتش آن می سوزند.

بحران های مزمن، دچار از هم گسیختگی می شود. نهادهای سیاسی مستقر، اعتبار خود را در میان توده ها از دست می دهند و...مبارزه علیه نظم حاکم وسعت می گیرد تا حاملین پیشرفت تاریخی، نظم نوینی را جایگزین نظم کهنه سازند. از آنجا که چنین احکامی ناشی از کشفیات خود نویسنده نیست، ضرورت امانت داری ایجاب می کرد که مقاله منبع اصلی چنین سخنانی را به خواننده اطلاع می داد. البته ایراد صرفاً به عدم امانت داری بر نمی گردد. مطالعه دنباله مطلب نشان می دهد که علت عدم ذکر منبع آن است که نویسنده می خواسته است نظر خود را به ادامه سخنانی که گوینده اصلی اش مارکس می باشد (با گذشت از چگونگی بیان آنها) چسبانده و آن نظر را مقبول جلوه دهد. مقاله از دورانی صحبت می کند که تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به مرحله ای رسیده است که مناسبات تولیدی سد راه نیروهای مولده گشته و دوران انقلاب فرا رسیده است. بر اساس نظر مارکس توده ها در چنین دورانی در وسعت چشمگیری به صحنه مبارزه آمده و دست به اعمال انقلابی می زنند که مقاله اقلیت نیز ظاهراً آن را تأیید کرده و به تبع از مارکس می نویسد که در چنین دورانی "نافرمانی، اعتراض و مبارزه علیه نظم حاکم وسعت می گیرد تا حاملین پیشرفت تاریخی، نظم نوینی را جایگزین نظم کهنه سازند." با این حال مقاله بلافاصله سخن فوق را با گنجاندن نظر خود نقض کرده و اضافه می کند: "در یک چنین دورانی است که انواع و اقسام خرافات نیز شکل می گیرند و پناه بردن به عرفان و مذهب نیز رونق می گیرد." همانطور که ملاحظه می شود نویسنده با انجام یک تقلب (جا زدن سخنان مارکس به اسم خود) به تقلب دیگری دست زده و با مایه گذاشتن از سخنان مارکس نظری را تحویل خواننده می دهد که صد و هشتاد درجه مغایر با نظر مارکس می باشد. اگر بحث بر سر دورانی است که نظام های

می بینند که گردانندگان این رژیم تحت نام اسلام و به بهانه پیاده کردن احکام قرآن در جامعه، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیزی را به منظور حفظ نظام سرمایه داری وابسته به مردم ایران تحمیل کرده و از قبل خدمت به امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی، خود به سرمایه داران بزرگ تبدیل شده و به زندگی های "بهشتی" بر روی همین زمین دست یافته اند. بر این اساس مردم آگاه ایران به خوبی می دانند که اسلام در دست این حکومت صرفاً به عنوان یک ایدئولوژی برای توجیه وضع دلخواه خود و اربابانشان و حفظ شرایط شدیداً ظالمانه ای به کار می رود که کارگران و توده های تحت ستم ما در آتش آن می سوزند. بنابراین اگر تبلیغات امروزه امپریالیستی در رابطه با داعش و بنیاد گرایی اسلامی برای هر کسی هم در جهان تازگی داشته باشد برای مردم آگاه ایران چنین نیست. مسلم است که تنها با زیر پا گذاشتن این تجربه از جمهوری اسلامی می توان تبلیغات دروغین کنونی در رابطه با گروه های تروریستی ای چون داعش که هدفش کتمان چهره امپریالیسم- به مثابه سرمایه داری در حال احتضار جهانی- در پوشش نقاب اسلام می باشد را به خورد مردم ایران داد. با این حال برخی از جریان های سیاسی وطنی به تلاشی در این جهت دست زده اند.

در ادبیات مارکسیستی، ایپورتونیست به فرد یا جریان سیاسی ای اطلاق می شود که با استفاده از ترم ها و ادبیات مارکسیستی ایده های بورژوائی را اشاعه می دهد. ببینیم که تبلیغات و ادعاهای فوق با چه لهجه و ترم هایی در نزد مدعیان مارکسیست- لنینیست ما و از جمله اقلیت تکرار می شوند! بررسی مقاله "بحران سرمایه داری و نقش بنیاد گرایی و اسلام" اقلیت که مقاله نسبتاً طولانی است به نوبه خود این موضوع را آشکار می سازد. این مقاله که در خدمت کتمان دستان کثیف امپریالیست ها در ایجاد بنیادگرایی اسلامی و گروه های تروریستی اسلامی و همچنین با توسل به اسلام سرپوش گذاشتن به جنایات سرمایه داران و حکومتشان قرار دارد برای رسیدن به مقصود، بحث های گوناگونی را پیش کشیده و حکم های توخالی چندی ارائه داده است. اما قبل از پرداختن به اصل مطلب، در اینجا لازم است خواننده بداند که شیوه مذمومی نیز در این مقاله به کار گرفته شده؛ و آن این است که نویسنده سخنان و نظرات دیگران را بدون آنکه نام و منبعی را ذکر کند با تغییر انشای آنها به خود نسبت می دهد به صورتی که مسلماً خواننده کم تجربه تصور خواهد کرد که آنها سخنان خود نویسنده است. به طور برجسته، مثلاً در این مقاله آنچه که مارکس در مورد فرا رسیدن دوران انقلاب اجتماعی مطرح کرده است این طور بیان شده: "... اقتصاد کارکرد خود را از دست می دهد، دیگر پاسخگوی نیازهای جامعه نیست و زیر فشار تضادهای لاینحل و

برای خود هموار سازند. این نظر اولترا راست متأسفانه پیام اصلی مقاله اقلیت راتشکیل می دهد. این نظری است که در واقع برای گریز از اعتراف به نقش امپریالیسم آمریکا به عنوان عامل اصلی در ایجاد گروه های تروریستی اسلامی و بنیادگرایی اسلامی ساخته و پرداخته شده و مقاله اقلیت با ابراز چنین نظری به جای آن عامل اصلی، توده های کارگر و زحمتکش با اعتقادات مذهبی را نشانده و به خواننده معرفی می کند. با اندکی تعمق می توان دید که در این مقاله، نویسنده با سود جوئی از گفته های مارکس و انگلس و لنین و از برخی از واقعیت های موجود و غیرقابل انکار در جوامع سرمایه داری و با مخلوط کردن آنها با خرواری از خرافات ایده آلیستی و متافیزیکی و مسلماً به دور از واقعیت های عینی، ملقمه ای در ذهن خود ساخته است که در آن نه منافع طبقاتی، زمینی

بلکه گویا اعتقادات خرافی آسمانی حرف اول را می زنند. اگر این مقاله از توضیح وضعیت اسفناک و مخربی که سیستم سرمایه داری در جهان امروزی به وجود آورده است این نتیجه را می گرفت که سرمایه دارانی از چنین وضعیتی سود جسته و در جهت تأمین منافع طبقاتی خود افرادی را از میان مردم بیکار و تهی دست با تأمین زندگی آنان و ایجاد چشم اندازهایی برای آینده شان و البته با تعلیم و تبلیغ ایدئولوژی ارتجاعی خود به نام اسلام به خدمت گرفته و بر این اساس به ایجاد گروه های تروریستی اسلامی مبادرت کرده اند- که البته در این صورت باید به طور مشخص نشان می داد که کدام سرمایه داران و در جهت تأمین چه منافعی به چنین اقدامی دست زده اند- آنگاه خواننده با یک تحلیل از دید ماتریالیستی روبرو بود. ولی مقاله اقلیت با پناه بردن به ایده آلیسم جهت تحلیل اوضاع، این طور القاء می کند که گوئی فقر و نداری و تیره روزی (ناشی از نظم سرمایه داری) و اعتقاد به بهشت به طور اتوماتیک فرد را تروریست و جنایتکار از نوع داعش و بوکو حرام و غیره می کند و گوئی این سرمایه داری، فاعل و عاملی به نام سرمایه دار ندارد که درست برای تأمین منافع زمینی استثمارگرانه خود بانی و به وجود آورنده چنین پدیده هایی باشد! با اندک تعمقی می بینیم که این، نوعی از تحلیل با استفاده از ترم ها و ادبیات مارکسیستی می باشد که کوشیده است تبلیغات دروغین محافل بورژوازی را به نام چپ گویا معتقد به مارکسیسم- لنینیسم به خورد توده های ستمدیده ایران بدهد.

در جمع بندی این قسمت باید تأکید کرد که قائم به ذات جلوه دادن نیروی داعش و پوشاندن واقعیت وابستگی آن به امپریالیسم آمریکا از سوی اقلیت در شرایطی صورت می گیرد که یک بررسی عینی و واقعی از ماهیت عملکردهای داعش از زمان شکل گیری این جریان و سیاستهایی که پیش برده نشان می دهد

قائم به ذات جلوه دادن نیروی داعش و پوشاندن واقعیت وابستگی آن به امپریالیسم آمریکا از سوی اقلیت در شرایطی صورت می گیرد که یک بررسی عینی از ماهیت عملکردهای داعش از زمان شکل گیری و سیاستهایی که پیش برده نشان می دهد که این نیروی ضد خلقی نه یک نیروی مستقل، بلکه ابزار جدیدی در دست امپریالیسم برای گسترش سلطه ضد خلقی آن در منطقه خاورمیانه است. در شرایط تشدید بحران گریبانگیر امپریالیستها، دولت آمریکا با خلق و تجهیز و رشد داعش در دامان رژیمهای وابسته به خود در منطقه نظیر قطر و عربستان و اردن و ترکیه، از این نیروی ارتجاعی برای بوجود آوردن یک بحران و فضای جنگی هدایت شده در منطقه استفاده کرده است.

اقلیت، در دورانی که به قول خود وی سرمایه داری جهانی به مرحله ای گام نهاده که به سدی بر سر راه پیشرفت و تحول تاریخی و استقرار نظامی نوین تبدیل شده و سیستم سرمایه داری، توده ها را در فقر و گرسنگی و تیره روزی قرار داده، و در عین حال "پناه بردن به عرفان و مذهب نیز رونق" گرفته، لذا، در نتیجه همه این وضعیت، بنیاد گرایی اسلامی پا به صحنه گذاشته است. با توجه به سخنان فوق، پیام مقاله اقلیت روشن است: بنیادگرایی اسلامی و "گروه های اسلام گرا" به این دلیل وجود دارند که مردم (مسلماً در رأس آنها کارگران و زحمتکشان) در فقر و تیره روزی به سر می برند و دارای "عقاید خرافی و فرا طبیعی" هستند. به عبارت دیگر این توده تحت استثمار و ستم و دارای افکار و گرایشات مذهبی هستند که باعث شکل گیری بنیادگرایی اسلامی و گروه های تروریستی و خونخوار اسلام گرا نظیر داعش شده اند. مقاله اقلیت برای **مجاب کردن خواننده و در واقع جهت انحراف افکار از عامل واقعی ایجاد کننده داعش ها (امپریالیسم آمریکا و شرکاء) یادآور می شود که این توده های مذهبی فقیر و جان به لب رسیده با توجه به شرایط نامطلوبی که در آن قرار گرفته اند امروز راه خلاصی خود را در پیکار برای اشاعه اسلام به خاطر رفتن به بهشت، جایی که "باغ های سر سبز، غذاهای رنگارنگ، میوه های فراوان، نهادهای شیر و عسل و حوریان قشنگ بهشتی در انتظار آنهاست."** یافته اند و گویا "متعصب ترین آنها که اکنون حول گروه های اسلامی بنیادگرا متشکل شده اند، آماده اند تا کمربندهای مواد منفجره بر خود ببندند، تا هرچه زودتر از عذاب این جهانی راحت شوند و در بهشت خیالی شان جای گیرند." خلاصه آنکه بنیادگرایی اسلامی و گروه های اسلامی را توده های تحت ستم مذهبی به وجود آورده اند تا بتوانند راه رفتن به بهشت را

خالق و به وجود آورنده این پدیده در جهان امروز را با گشاده دستی (!!) و با دید گویا کاملاً علمی (!!) توده های زحمتکشی قلمداد می کند که با توجه به سلطه سرمایه داری و پیامدهای ناشی از آن به عقاید خرافی و فرا طبیعی پناه برده و افکار و گرایشات مذهبی در آنها تقویت شده است! به نظر بسیار عجیب به نظر می رسد که یک نیروی مدعی اعتقاد به کمونیسم و طرفداری از طبقه کارگر، توده های تحت استثمار و ستم سرمایه داری را عامل و ایجاد کننده جریانات ارتجاعی و جنایتکاری بنامد که به قول خود امروز در منطقه ای به وسعت خاورمیانه، شمال آفریقا، مناطقی از پاکستان و حتی آسیای مرکزی در حال خونریزی و آفرینش نفرت انگیزترین اعمال قرون وسطائی هستند! ولی مگر مقاله اقلیت به لنین و انگلس استناد نکرد که به درستی گفته اند که مذهب جان سخت است و در جامعه سرمایه داری برای باورهای مذهبی شرایط مناسبی وجود دارد! بنابراین، گویا حق دارد بگوید که به وجود آورنده گروه های اسلامی و بنیادگرایی اسلامی، کارگران و زحمتکشان و گروه هایی از توده های فقیر و تحت ستم و تیره روز مذهبی هستند! این موضوع را با بررسی ادامه مقاله مذکور به روشنی می توان دریافت.

نویسنده اقلیت در ادامه مقاله اش به طور مشخص مطرح می کند که "رشد بنیاد گرایی و جنبش های اسلام گرا" در شرایط کنونی، "مقدم بر هر چیز بازتابی از این واقعیت است که نظم سرمایه داری نه فقط پاسخگوی نیازهای مادی و معیشتی توده های زحمتکش مردم این مناطق و رفاه و زندگی انسانی آنها نبوده، بلکه بالعکس به رغم ثروت بیکرانی که در کشورهای این منطقه قرار دارد، آنچه نصیب توده های کارگر و زحمتکش شده است، فقر، گرسنگی، تحقیر و تیره روزی است." همچنین مطرح می شود که "رژیم های استبدادی دیکتاتوری عریان"، مبارزات توده ها را بی رحمانه سرکوب کرده، "مانع از آگاهی و تشکل کارگران و زحمتکش شدن، برای اسارت معنوی هرچه بیشتر مردم و در ناآگاهی نگاهداشتن آنها، به تقویت همه جانبه دستگاه دینی اسلامی و اشاعه خرافات پرداختند." اقلیت از این سخنان که واقعیت های غیر قابل انکار در آنها وجود دارد نتیجه می گیرد که "لذا تعجب آور نیست ببینیم، مردمی که سالها در فقر، جهل و خرافات زیسته اند، مبارزات آنها برای تغییر انقلابی وضع موجود سرکوب شده است و این نظم هرگونه چشم اندازی را برای بهبود اوضاع از آنها سلب کرده است، به عقاید خرافی و فرا طبیعی پناه ببرند و افکار و گرایشات مذهبی در آنها تقویت شود." و گویا از اینجاست که "بنیاد گرایی اسلامی و جنبش های مذهبی در خاک مناسبی رشد کرده که نظام سرمایه داری آن را فراهم نموده" است. از نظر نویسنده مقاله

جنبشهای ضد امپریالیستی واقعی توده ها که دارای بار وسیع ضد سرمایه داری می باشند، استفاده می کند؛ و بالاخره در جریان تشدید تضادهای غارتگرانه بین قدرتهای امپریالیستی (به طور برجسته بین آمریکا و روسیه) بر سر توسعه مناطق نفوذ و باز تقسیم بازارهای منطقه، داعش در نقش مهره موثری در خدمت به پیشبرد سیاستهای ضد خلقی آمریکا بر علیه رقبا به کار گرفته شده است.

(ادامه دارد)

زمینه کاملاً عینی و زمینی قابل بررسی است. اولاً شکی نیست که منافع اقتصادی حاصل از شرایط جنگی در این منطقه عمدتاً از طریق فروش تجهیزات نظامی، مستقیماً به جیب بزرگترین کارتلهای اسلحه سازی و انحصارات نظامی در آمریکا می رود. ثانیاً، امپریالیسم آمریکا در شرایطی که شاهد رشد و گسترش مبارزه و انفجارهای توده ای در منطقه وسیعی از خاورمیانه است از وجود داعش به مثابه چماقی برای سرکوب جنبش طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم منطقه و به حاشیه راندن

که این نیروی مخوف ضد خلقی نه یک نیروی مستقل، بلکه ابزار جدیدی در دست امپریالیسم برای گسترش سلطه ضد خلقی آن در منطقه خاورمیانه است. در شرایط تشدید بحران گریبانگیر امپریالیستها، دولت آمریکا با خلق و تجهیز و رشد داعش در دامان رژیمهای وابسته به خود در منطقه نظیر قطر و عربستان و اردن و ترکیه، از این نیروی ارتجاعی برای بوجود آوردن یک بحران و فضای جنگی هدایت شده در منطقه استفاده کرده است. سود و بهره برداری های مشخص امپریالیسم آمریکا از گسترش جنگ در خاورمیانه با حضور داعش در سه

بازنویسی بیانیه ماموریتی وزارت دفاع آمریکا ... از صفحه ۱۳

پیاده کردن سرباز با مقابله با این "شر" نیاز هست! چرا که ازدیاد پرواز هواپیماهای بمب افکن بی سرنشین، نمی تواند به تنهایی جوابگوی ریخت و پاش های چندین صد میلیارد دلاری پنتاگون برای خرید آخرین و مدرن ترین تجهیزات نظامی برای ارتش آمریکا باشد. به همین دلیل هم از حزب دموکرات - لئون پانه تا - وزیر سابق دفاع معتقد است که جنگ با داعش، دامنه ای سی ساله خواهد داشت و می تواند به کشورهای دیگر مانند لیبی، نیجریه، سومالی و یمن کشیده شود. هنری کیسینجر - وزیر سابق امور خارجه - معتقد است که برای از بین بردن ساختار داعش و نه پخش کردن افراد آن به مناطق مختلف، به سربازان ارتش آمریکا نیاز هست. از حزب جمهوری خواهان، سناتور ایالت آریزونا - جان مک کین که به زودی رئیس کمیته با نفوذ "نیروهای مسلح" در سنا خواهد شد، کمیته ای که چند صد میلیارد دلار بودجه سالانه وزارت دفاع و نیروهای نظامی را تعیین میکند، خواهان فرستادن سربازان چکمه پوش آمریکائی به منطقه برای "شکست" داعش می باشد. بدون شک این سناتور مجری برنامه های پنتاگون را می توان از جمله دست های نامرئی دانست که پشت سر داعش قرار دارند. دفتر سناتور مک کین بارها مجبور شده است که در مورد عکس هایی که از او در اینترنت پخش شده اند که در سفرهای متعدد او به منطقه و در نشست و برخاست هایی که وی با نیروهای ضد بشار اسد به منظور مسلح کردن آن ها گرفته، توضیح بدهد که فلان کسی که در عکس دیده می شود و یکی از کسانی است که در کنار مک کین ایستاده اند، به داعش نپیوسته و از رهبران داعشی نیست!

لئون پانه تا ها، هنری کیسینجر ها، جان مک کین ها و دیگر صاحب نظران امپریالیسم آمریکا، طبق برنامه از پیش ریخته شده پنتاگون، افکار عمومی را برای یک جنگ طولانی مدت بین ارتش آمریکا با داعشی ها آماده می کنند. با وجود این همه کشتار و جنایات داعشی ها از مردم بی گناه، پنتاگون اجازه می دهد تا داعشیان آدم خوار، سر فرصت، چنگ و دندان خونین خود را بیشتر در قلب سوریه و عراق فرو بکنند و با سر بریدن ها، با به رگبار گلوله بستن ناگهانی مردم بی گناهی که در خیابان ها و اتومبیل ها در حال حرکت هستند، با اعدام های دسته جمعی بیابانی، با پرتاب کردن اسیرانی که دستشان از پشت بسته شده از بالای کوه های سنگی به پائین، آن چنان محیط ترس و وحشتی ایجاد بکنند که وقتی سربازان آمریکائی به سرزمین آن ها وارد می شوند، به آن ها نه به عنوان سربازان اشغالگر خارجی بلکه به عنوان ناجیان دلسوز و فرشتگان نجات دهنده نگاه کرده بشود. به واقع این واقعیات دلائل شکل گیری و رشد داعش را روشن می سازد و نه تبلیغات دروغین ماشین تبلیغاتی امپریالیست ها که به هر وسیله ای متوسل می شوند تا نقش خود را در رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی و داعش لاپوشانی نمایند.

اما در پیشبرد برنامه ها و مقاصد شوم امپریالیست ها در منطقه، محاسبات پنتاگون با مقاومت و مبارزه پیش بینی نشده زنان مردان مبارز و دلیر در کوبانی، بهم ریخته شد. آن ها امیدوار بودند که کوبانی هم همچون موصل، تلعفر، سامره، سعديه و تکریت سریعاً سقوط کرده تا در کنترل و جزء قلمرو داعشی ها در بیاید. ولی مقاومت دلیرانه و قهرمانانه مبارزین گُرد، به خصوص زنان مسلح و شیردل گُرد در دفاع از کوبانی، باعث افشای نقش و رسوائی رابطه کشور هائی همچون ترکیه با داعشیان شد و دست امپریالیسم آمریکا به عنوان سرکرده گروه شصت و دو کشوری ائتلافی در به اصطلاح مبارزه با داعشیان را رو نمود. فریاد کوبانی، کوبانی در سراسر جهان، باعث دلگرمی همه خلق هائی شد که به عینه دیدند که بدون چشم داشت به دست قدرت های امپریالیستی و تنها با اتکاء به مبارزه مسلحانه نیروهای مردمی، می توان با سیاه ترین ارتجاع جنگید و تسلیم آن نشد. حتی اگر کوبانی در آینده نزدیک سقوط هم بکند، هنوز توانسته است با مقاومت حماسه آفرین خود در مقابل نیروهای ددمنش داعشی، پیام خود را به گوش جهانیان رسانده باشد و این برای مردم کوبانی پیروزی محسوب می شود.

محسن نوربخش

بیست و یکم نوامبر ۲۰۱۴

زیرنویس ها:

Learning to Eat Soup with a Knife: Counterinsurgency Lessons from Malaya and Vietnam (۱)

مالایا کشوری است که بعد ها به شبه جزیره مالزی تغییر نام داد. مالایا دارای معادن غنی فلز قلع (حلیبی) و جنگل های درختی که از شیره آن لاستیک گرفته می شود، بود. ارتش انگلستان در مبارزه و سرکوب وحشیانه چریک های کمونیست مالزی (ارتش آزادیبخش ملی مالایا) در مستعمره آن زمان خود به نام مالایا (۱۹۴۶ - ۱۹۶۰) از شیوه های "ضد شورشی" ای استفاده کرده بود که با "توافقنامه بین المللی ژنو" متضاد بود.

The U.S. Army/Marine Corps Counterinsurgency Field Manual (۲)

<http://www.press.uchicago.edu/Misc/Chicago/841519foreword.html>

Knife Fights: A Memoir of Modern War in Theory and Practice (۳)

در باره قیام مردم در آبان ۵۸ در تبریز!

دلیل تلاش طرفداران شریعتمداری برای سوار شدن بر اعتراضات مردم مبارزات توده ها را ارتجاعی نامید. آنها بعدا هم جواب مبسوطی به تحلیل های انحرافی سازمان پیکار دادند که این پاسخ به صورت کتابی به نام "بورژوازی لیبرال" هم اکنون هم در سایت چریکهای فدایی خلق موجود است. به این ترتیب چریکهای فدائی خلق بار دیگر نشان دادند که عوامفریبی و کج رویهای سازمانها را در هر شرایط و هر زمانی تحلیل کرده و واقعیات را با صراحت با مردم در میان می گذارند.

متاسفانه سازمان چریکهای فدایی بعد از انقلاب بهمین با تمام امکاناتش از طرف اپورتونیستهای توده ای غصب شده بود و صدای چریکهای فدایی خلق به طور وسیع در بین توده مردم پخش نمی شد. چریکهای فدایی خلق برخلاف دیگر سازمانهای اپورتونیست رژیم تازه مستقر شده را وابسته به امپریالیسم و ضد خلقی ارزیابی می کردند. در حالیکه دیگر سازمانها یا تحلیل ارائه نمی کردند و یا رژیم را نماینده خرده بورژوازی و گاه خرده بورژوازی ای که با بورژوازی لیبرال سازش کرده قلمداد می کردند و با این تحلیل انحرافی در تطهیر چهره جمهوری اسلامی همکاری می کردند. در همین راستا بود که بیشتر این سازمانها در انتخابات مجلس خبرگان و سایر مضحکه های انتخاباتی حکومت دست نشانده امپریالیستها شرکت کردند. همچنین در زمان گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در حالیکه چریکهای فدائی عوامفریبی رژیم در این عمل را تحلیل و به مردم آگاهی می دادند آنها در حمایت از خمینی در جلو سفارت آمریکا رژه می رفتند و فریاد می زدند "دانشجوی خط امام افشاء کن، افشاء کن" و یا در جریان جنگ ایران و عراق در حالیکه چریکها این جنگ را جنگی امپریالیستی ارزیابی می کردند آنها با دستاویز "دفاع از میهن" به دفاع از جمهوری اسلامی برخاسته و کارگران و زحمتکشان را به شرکت در جنگ ضد خلقی دعوت می کردند و دردناکتر اینکه کارگران را به تولید هر چه بیشتر در کارخانه ها تشویق می نمودند. خلاصه در آن دوران اپورتونیستها همانطور که مردم آذربایجان و تبریز را در مبارزات آبان سال ۵۸ تنها گذاشتند و به جای حمایت از آنها به پشتیبانی از خمینی و رژیم سرکوبگرش برخاستند این خط را در همه جا و در رابطه با همه افشار و طبقات مردمی در نقاط مختلف ایران پیش بردند و یک بار دیگر نشان دادند که اندیشمندان کارگران چه درست می گفتند زمانی که تاکید می کردند: مبارزه با امپریالیسم بدون مبارزه با اپورتونیسم ره به جایی نمی برد.

آبان ۱۳۹۳
مراد تبریزی

داد بفهمند که در شرایطی که توده های معترض را تنها گذاشته اند بطور طبیعی حزب خلق مسلمان و طرفداران شریعتمداری بیشتر امکان می یابند بر اعتراضات مردم سوار شده و خشم مردم را در جهت منافع خود کانالیزه نمایند. در این میان سازمان پیکار از همه تند و تیز تر بود و واقعا سنگ تمام گذاشت و دیوارهای شهر را پر از شعار علیه شریعتمداری کرد بدون اینکه علیه خمینی شعاری بنویسد. انگار خمینی که به زور رفرا ندیم تقلبی قانون اساسی ارتجاعی را با ولایت فقیه اش بر مردم تحمیل می کرد از شریعتمداری که به مجلس خبرگان و ولایت فقیه اعتراض داشت کمتر مرتجع بود. جالب است که پیکاری ها در این زمینه تحلیلی نیز در نشریات خود ارائه دادند که یک تحلیل کاملا غیر واقعی و ضد مردمی بود. این تحلیل در حالیکه خمینی را نماینده خرده بورژوازی سنتی قلمداد می کرد و به این ترتیب آن را طرفدار بخشی از مردم جلوه می داد، شریعتمداری را نماینده بورژوازی لیبرال معرفی می کرد. واقعا که عجبا! اگر پیکاری ها و بقیه مدعیان مارکسیست می خواستند حداقل در این مورد از مارکسیسم عدول نکنند قبل از هر چیز می بایست ماهیت خمینی و رژیم اش را به مثابه نمایندگان جدید بورژوازی وابسته به امپریالیسم بشناسند و اعلام کنند. تنها در این حالت می شد ضمن اعلام مرتجع بودن همه دارو دسته های طبقه حاکمه در کنار مردم قرار گرفت و با شرکت در مبارزات آنها اجازه نداد که مرتجعین بر موج اعتراض آنها سوار شوند.

اما اپورتونیسم حاکم نه فقط در سازمان پیکار بلکه درسازمانی که به اسم سازمان چریکهای فدائی خلق فعالیت می کرد و در دیگر سازمانها به دارودسته خمینی امکان داد که با برخورداری از تحلیل ها و حمایت این نیروهای اپورتونیست به راحتی خیزش انقلابی مردم تبریز را به شدیدترین نحو سرکوب کنند.

در جریان رویداد های آبان ۵۸ در تبریز فقط چریکهای فدایی خلق (که در آن زمان از آن به عنوان گروه اشرف دهقانی یاد می شد) بودند که در سایه تسلط به ثنوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک تحلیل درستی از اعتراضات مردم ارائه داده و در مبارزه توده ها در حد توان خودشان مشارکت کردند. در این رابطه چریکها اعلامیه ای صادر کردند و لزوم شرکت در مبارزات مردم را گوشزد کردند و تاکید نمودند که نباید به دنبال حکام جدید راه افتاد و به هیچ وجه نباید به

بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷ تا رژیم جدید خود را کاملا مستقر سازد یک "شبه دموکراسی" در ایران بوجود آمد که در واقع نوعی هرج و مرج بود. رژیم تازه استقرار یافته نه می خواست و نه می توانست خواسته های مردم را برآورده کند. اجناس روز به روز گرانتر می شد و بیکاری هم بیداد می کرد. کارگران و زحمتکشان هر روز بیشتر از قبل پی به وخامت اوضاع کشور می بردند و اعتراضات خود را به هر صورتیکه می توانستند نشان می دادند. روزی برای گرانی میوه تظاهرات می کردند و روز دیگر علیه بیکاری به خیابان می آمدند. کاملا به یاد دارم که **مردم تبریز در اعتراض به گرانی میوه، در میدان تره بار هندوانه ها را شکستند که آنروز در تبریز به جنبش هندوانه معروف شد. همچنین در تظاهرات علیه بیکاری شعار می دادند: (ایش و ثرون ایشلیق، پول و ثرون و ثرون ایشلیق) که به فارسی می شود (کار بدین کار بکنیم، پول بدین خرج بکنیم). خلاصه در آن زمان روزی نبود که در تبریز شاهد این قبیل جنبشهای خودبخودی نباشیم. همه شواهد نشان می داد که اعتراضات مردم هر روز دامنه و عمق بیشتری می گیرد تا جاییکه این جنبشها به اوج خود رسید و در تبریز هزاران نفر به خیابانها آمدند و در آبان سال ۵۸ به ساختمان رادیو و تلویزیون حمله کرده و آنرا اشغال کردند.**

قبل از این تظاهرات حزب خلق مسلمان که شریعتمداری را مرجع تقلید خود می دانست در اعتراض به قانون اساسی و با خواست اصلاح ماده ۱۱۰ که در آن به ولایت فقیه رسمیت و قانونیت داده شده بود، خواهان تظاهرات شده بود. بر این اساس، اکثر سازمانهای سیاسی که آن زمان از خمینی و رژیم اش حمایت می کردند تظاهرات و قیام مردم تبریز را به حساب شریعتمداری و حزب خلق مسلمان گذاشتند و آن را محکوم کرده و شروع کردند به افشاگری علیه شریعتمداری که در عمل تفاوت بزرگی با خمینی نداشت. این سازمانها بدون توجه به این واقعیت که مردم علیه رژیم شاه انقلاب کرده بودند تا به خواسته های خود برسند و در عمل و بعد از گذشت یک سال می دیدند که هیچ چیز عوض نشده است و به خواسته های خود نرسیده اند و بدون توجه به شرایط جامعه که گوشه ای از آنرا در بالا توضیح دادم به طمع اشتراک در قدرت و داشتن نماینده در مجلس فرصتهای مبارزاتی توده ها را نادیده گرفته و یا حتی به عناوین مختلف جلوگیری از آنها را در دستور کار خود قرار داده بودند. آنها نمی فهمیدند یا منافعشان اجازه نمی



بازنویسی بیانیه ماموریتی وزارت دفاع آمریکا - پنتاگون و ظهور دولت اسلامی عراق و شام - داعش



دیکتاتوری صدام را در یک جنگ بیست و یک روزه از میان برداشت و چندی بعد هم، دولت دست نشانده ای را بر سر کار آورد. جرج بوش در اول ماه مه همان سال، یعنی فقط دو - سه ماه پس از شروع جنگ، بر روی عرشه ناو هواپیمابر "یواس اس آبراهام لینکلن" رفت و در زیر یک بنر بزرگ که بر روی آن نوشته شده بود "ماموریت به اتمام رسید"، اعلام کرد که بخش اعظم جنگ در عراق به پایان خود نزدیک شده است. ادعائی که خیلی زود با درخواست پنتاگون مبنی بر افزایش شمار سربازان آمریکائی در عراق نادرستی اش در مقابل چشم همگان قرار گرفت. تنها در سال ۲۰۰۷، یعنی چهار سال بعد، پنتاگون خواهان اعزام سی هزار سرباز تازه نفس دیگر شد تا بتواند کنترل شهر های دیگر عراق هم چون فلوچه، رمادی و حدیثه در ناحیه انبار را به دست بیاورد. با رجوع به این واقعیات، این حقیقت آشکار می شود که اگر چه جنگ در افغانستان و در عراق، هر کدام به شکلی با دستاویز مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی توجیه شده اند، اما در عمل باعث تقویت و گسترش آن پدیده ها گشته اند.

البته آمار دقیقی از کلّ تعداد کشته شده گان مردم افغانستان و عراق در دست نیست، ولی از شروع اشغال عراق توسط ارتش آمریکا در سال ۲۰۰۳ تا خروج آن در سال ۲۰۱۲، یعنی برای مدت ۹ سال، در تخمین محافظه کارانه ای که زده شده است، آمار کشته شده گان در عراق بین ششصد - تا هفتصد هزار نفر اعلام شده است. چه بسا تعداد واقعی حتی بیشتر از یک میلیون نفر زن و مرد و کودک باشد که جان خود را در برنامه های جنگ طلبانه گروه چینی - زامفیلد از دست دادند. آمار سربازان آمریکائی ای که در جنگ عراق کشته شده اند تا به حال ۴۴۹۳ نفر بوده است. این رقم در افغانستان ۲۳۵۰ نفر می باشد. اگر چه پنتاگون تعداد دقیق سربازان زخمی شده در جنگ های افغانستان و عراق را مخفی نگاه می دارد، ولی سایت اینترنتی وزارت دفاع آمریکا این تعداد را بیش از پنجاه و دو هزار نفر اعلام کرده است.

در سی و یکم مارچ ۲۰۰۴، وقتی که چهار سرباز قراردادی کمپانی "بلک واتر" در شهر فلوچه کشته شده و اجساد سوخته شده آن ها به دار آویخته شدند، بوش در انتقام از این کار، به تفنگداران دریائی آمریکا دستور قتل عام مردم فلوچه و سوزاندن پوست و گوشت زنده زنده آن ها

کشی های بعدی برای امپریالیسم آمریکا امکان پذیر گردد، به رویداد بزرگی چون حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نیاز بود که در طی آن دو آسمانخراش "مرکز تجارت جهانی" و چهار ساختمان هم جوار آن ها، هم زمان از بین رفتند و به این بهانه به دولت آمریکا امکان داده شد تا جنگ با "تروریسم جهانی" و مبارزه با بنیادگرایی اسلامی را در صدر اهداف پنتاگون قرار دهد. به دنبال این رویداد دولت بوش و امپریالیسم آمریکا، آسامه بن لادن را "مسئول" حادثه یازدهم سپتامبر معرفی کرده و در تاریخ هفتم اکتبر همان سال، یعنی بعد از گذشت کمتر از یک ماه از وقوع آن حادثه، به بهانه دستگیری او به افغانستان لشکر کشی کرد و با سرنگونی دولت دست نشانده طالبان، ضمن حضور نظامی مستقیم در این کشور به تدریج دولت حامد کرزای را شکل داد تا ضمن پیشبرد سیاست های استراتژیک خود در افغانستان و منطقه، هم چنین شرایط را برای غارت هر چه بیشتر منابع زیرزمینی افغانستان که شامل معادن مواد فلزی کمیاب از قبیل لی تیوم، نیوبیوم، مولیب دنوم (که در ساختن قطعات کامپیوتر از آن فلزات استفاده می شود)، گبالت، آهن، طلا، مس و سنگ های با ارزشی مثل زمرد، یاقوت و فیروزه می باشد، فراهم سازد. منابعی که ارزش آن ها تا بیش از یک تریلیون دلار ارزیابی شده اند. روشن است که سلطه بر افغانستان شرایط را برای استفاده از منابع زغال سنگ، گاز طبیعی و نفت سرشار آن ناحیه نیز تسهیل می کند.

اگر چه لشکر کشی به افغانستان منجر به دستگیری آسامه بن لادن نشد اما بر آتش بحرانی دمید که امپریالیسم آمریکا برای پیشبرد سیاست های خود که حالا تحت عنوان جنگ بی پایان با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی آن ها را تعریف می کرد، به آن نیاز داشت. یک سال و نیم بعد از حمله به افغانستان، امپریالیسم آمریکا به رهبری بوش، این بار به بهانه وجود "سلاح های کشتار جمعی" و "ارتباط دولت عراق با القاعده و آسامه بن لادن"، ولی در واقع برای پیشبرد سیاست آمریکا در قرن بیست و یکم و تحکیم سروری این کشور بر جهان و به حاشیه راندن رقبائی مثل روسیه، فرانسه و آلمان و هم چنین دستیابی به سهم هر چه بیشتر از منابع نفتی و گازی عراق برای خود، در نوزدهم مارچ سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد و رژیم

این روز ها در همه رسانه های کشور های مختلف صحبت از جنایات وحشیانه به نام داعش هست. کسانی که به راحتی اعدام های دسته جمعی صحرائی می کنند، زنان را به بردگی می گیرند، بیرحمانه سر می برند و سر های بریده شده قربانیان خود را به وحشیانه ترین وجهی به نمایش عموم می گذارند. هم چنین به دنبال ظهور داعش، شاهد هستیم که همه رسانه های امپریالیستی در تلاش اند تا هویت ویژه ای به این پدیده نو ظهور داده و این نیرو را به عنوان دشمن اصلی بشریت به افکار عمومی معرفی کنند. برای درک چرائی شکل گیری و رشد داعش و ماهیت آن و دست هایی که پشت سر آن می باشند، لازم است کمی به عقب برگردیم.

بعد از پایان جنگ دوم جهانی و آغاز "جنگ سرد" در سال ۱۹۴۷، امپریالیسم آمریکا به بهانه جلوگیری از اشاعه "کمونیسم" و دفع خطر "سرخ"، هر ساله میلیارد ها دلار خرج ارتش عریض و طویل خود می کرد و تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، با تجاوز به خاک کره، ویتنام، لائوس و کامبوج... و ده ها جنگ دیگر و با ریختن هزار ها تن بمب بر سر مردم آن مناطق، کارخانه های اسلحه سازی و صنایع وابسته به آن کمپانی ها را برای سال های سال غرق در سود های کلان می نمود. اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که تا آن زمان از طرف امپریالیست ها به عنوان سمبل یک کشور "کمونیستی" تبلیغ می شد و زمانی که با ارزیابی جدید امپریالیسم آمریکا، روسیه نه به عنوان دشمن بلکه به عنوان یک رقیب به جرگه آن ها پیوست، شهرک پنتاگون به "دشمن شماره یک" دیگری نیاز داشت تا بودجه های رسمی و علنی سالانه خود را که تنها در سال گذشته، یعنی در سال ۲۰۱۲، بیش از ۷۱۶ میلیارد دلار بوده است را توجیه کند. این دشمن جدید بنیادگرایی اسلامی بود. به خصوص که آمریکائی ها در اواخر دهه هشتاد و آغاز دهه هشتاد، یعنی قبل از سقوط شوروی با مسلح کردن مجاهدین اسلامی و دسته های گوناگون اسلام گرایان در پاکستان و افغانستان، آن ها را برای مبارزه با شوروی پرورش داده و مسلح کرده بودند.

برای این که نام این دشمن جدید در افکار عمومی جا بیفتد و توجیه جنگ ها و لشکر

پنتاگون از طرف ژنرال دیوید پترائوس مأموریت گرفت تا با همکاری فرد دیگری، با استفاده از تخصص آکادمیکی خود در مورد جنگ های ضد پارتیزانی گذشته نه چندان دور (انگلیسی ها در مالایا و آمریکائی ها در ویتنام) و تجربه جنگی شخصی خود با "شورشیان" سنی عراقی، "دکترین" نقش و وظیفه ارتش آمریکا در رابطه با مبارزه "ضد شورشی" را بازنویسی کند. او قسمت های منزّه شده کتابچه ارتش را در کتابی به نام "راهنمای میدان نبرد ضد شورشی ارتش/سپاه تفنگداران دریایی"، در سال ۲۰۰۷ به چاپ رساند. (۲) گنه نوشته های او برای پنتاگون، بعد از بازنشستگی او از ارتش، در کتاب سوم او تحت عنوان "جنگ های چاقویی: خاطراتی از جنگ مدرن، در تئوری و عمل" (۳) به چاپ رسیده است که انعطاف در عملکرد ارتش آمریکا به عنوان بزرگترین ارتش جهان با قابلیت جنگی کلاسیک و توانمندی آن در مبارزه "ضد شورشی" با تروریست ها بمب ساز را توضیح می دهد.

جنایتکاران برنامه ریز پنتاگون معتقد هستند که برای شکست و نابودی خیل "شورشیان" که در میان جمعیت شهر ها زندگی می کنند و چهره آن ها برای ارتش آمریکا هویدا نیست، اول باید به آن ها هویت نظامی داد تا بتوان "افراد دشمن" را از غیر نظامیان تشخیص داده، تا با آن ها به مبارزه برخاست و آن ها را نابود کرد. البته، اگر چه نیاز امپریالیست ها این هست که مدت این مبارزه با تروریست ها "بی پایان" باشد ولی تا ایجاد "دشمن شماره یک" بعدی، دست و پنجه نرم کردن با آن ها حداقل برای چندین و چند سال عملاً به طول بکشد! به زعم نظریه پردازان خون ریز وزارت دفاع، باید برای عناصر منفرد بمب ساز و دار و دسته های بی نام و نشان تروریستی موجود و پراکنده- از-هم آن ها، آن چنان ظرف و محملی ایجاد شود که همه آن تروریست ها رهبری یک نفر را قبول کرده و در زیر پرچم او گرد هم بیایند تا همه آن ها هویت مختص به خود را به عنوان یک "دشمن واحد" پیدا کنند. ظهور داعش به عنوان یک گروه بنیادگرای اسلامی و پیوستن سایر نیروهای اسلامی دیگر به آن، چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی و رشد نسبتاً سریع لشکر دولت اسلامی در قلمرو عراق و "شام" یا همان سوریه را از این منظر می توان توضیح داد.

با نگاهی به تاریخ سلطه امپریالیسم به روشنی می توان دید که همواره جنگ افروزی از طریق مناقشات مرزی، قومی و مذهبی از راه و رسم های خبیثانه امپریالیست ها به سرکرده گی امپریالیسم آمریکا بوده است که گروه های مرتجع دو کشور را به جان یکدیگر انداخته و از قیل این معرکه سود های سرشاری برده اند. این امر حتی در مورد مردم یک سرزمینی که ممکن است دارای زبان یا

با نگاهی به تاریخ سلطه امپریالیسم بروشنی می توان دید که همواره جنگ افروزی از طریق مناقشات مرزی قومی و مذهبی از راه و رسم های خبیثانه امپریالیست ها به سرکرده گی امپریالیسم آمریکا بوده که گروه های مرتجع دو کشور را بجان یکدیگر انداخته و از قیل این معرکه سود های سرشاری برده اند. این امر حتی در مورد مردم سرزمینی که ممکن است دارای زبان یا آداب و رسوم متفاوتی باشند و از مذاهب مختلفی پیروی کنند نیز صادق هست. لازمه فروش بیش از ۷۵۹ میلیون دلار اسلحه آمریکائی به کشورهای دیگر در سال گذشته، همواره وجود و ادامه جنگ یا خطر وقوع جنگ بوده است تا میلیارد ها دلار از بودجه کشور های درگیر که خود از استثمار کارگران و زحمتکشان و با از غارت منابع طبیعی و زیرزمینی آن کشور ها حاصل شده، به یغما برده شود.

پنتاگون را به بررسی مجدد نقش ارتش آمریکا در جنگ های "ضد شورشی" و بیان تعریف جدیدی از ماهیت و عملکرد این ماشین عظیم نظامی وادار کرد.

یکی از نظریه پردازان پنتاگون، به نام جان ناگل - یک سرهنگ بازنشسته ارتش آمریکاست که تا به حال سه کتاب نوشته و چاپ کرده است. کتاب اول او به نام "یاد بگیریم با چاقو سوپ بخوریم: درس های ضد شورشی از مالایا و ویتنام" (۱)، درس گیری از شیوه های "ضد شورشی" غیر متداول ارتش انگلستان در مبارزه و سرکوب وحشیانه چریک های کمونیست مالزی در مستعمره آن زمان بریتانیا به نام مالایا (۱۹۴۶ - ۱۹۶۰) و هم چنین تجربیات حاصله از جنگ ارتش آمریکا با ویت کنگ های کمونیست در ویتنام شمالی (۱۹۵۹ - ۱۹۷۵)، می باشد. وی فارغ التحصیل مدرسه نظامی وست پوینت آمریکا و دانشگاه آکسفورد انگلستان است که بعد از هشت سال مطالعه و تحقیق و کسب تخصص در مورد جنگ با "پارتیزان ها" یا "شورشیان"، کتاب مذکور را چاپ کرده بود. یک سال بعد از چاپ آن کتاب، یعنی در سال ۱۹۹۱، وی در جنگ اول آمریکا با عراق به نام عملیات "توفان صحرا" شرکت کرد و برای بار دوم هم در عملیات "آزادی عراق" از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴ به عنوان فرمانده یک گردان تانک در شهر خالديه که بین فلوجه و رمادی، در جایی که به نام "مثل سنی" در ناحیه انبار واقع شده است با سنی ها یا با دشمنانی که به قول او حتی صورت آن ها برای ما سربازان ارتش آمریکا هویدا نبود، جنگید. وی و هم نظران او در پنتاگون معتقد هستند که بزرگترین عاملی که آینده ارتش آمریکا را تهدید می کند جنگ نامتعارف با تروریست ها و شورشیان است. وی در سال ۲۰۰۴ توسط پل ولفوویتز که در آن زمان با سمت معاونت وزیر دفاع، در پنتاگون به سر می برد، به پنتاگون فرا خوانده شد. در آن جا، جان ناگل به عنوان یکی از ایده لوگ های

با مواد شیمیائی فسفر سفید را داد. گلوله های اورانیوم تھی شده ای که ساختمان های شهر فلوجه را با خاک یکسان کردند برای چندین نسل، سرطان زا بوده و باعث ناهنجاری های باروری و زایمانی و ناقص به دنیا آمدن نوزادان در میان مردم فلوجه و سایر شهر های عراق شده است.

اما در جنگ بی پایان با تروریسم جهانی و به اصطلاح "مبارزه" با طرفداران القاعده و باقی مانده های طالبان در افغانستان از یک طرف و "جنگ" با به اصطلاح "شورشیان" عراقی که بیشتر آن ها از بعضی های باقی مانده از ارتش شکست خورده صدام حسین و عمدتاً سنی مذهب هستند، از طرف دیگر، برای پنتاگون و ماشین ارتشی آمریکا، یک معضل "ماهوی" ایجاد کرد. چرا که آن ها ادعای جنگ با تروریسم بنیادگرایی اسلامی را در صدر اهداف خود قرار دادند ولی عملاً نمی توانستند با تانک های برادلی و آبرامز و موشک های تاماهاوک، ساخت کارخانه های مک دانلد داگلاس، ری تیان و جنرال داینامیکس که برای جنگ های متعارف ساخته می شوند، به جنگ با به اصطلاح "تروریست" های غیر نظامی بمب سازی که در میان جمعیت شهر ها و ساکنین آن کشور ها زندگی می کنند، بروند. البته در این راستا، نقش درون ها یا هواپیما های بی سرنشین در کشتار مردم بی گناهی که در همسایگی فرد به خصوصی زندگی می کردند، با بمب هایی که با لیزر هدایت می شوند، بالا گرفت. اما به زعم پنتاگونی ها، برای نابودی "تروریست" های ناشناس و به دنبال آن ها در به در، در پستو ها و زیرزمین های خانه های گلی دهکده ها و روستا های دور افتاده افغانستان و عراق گشتن، با نقش و ساختار ارتش آمریکا که بر مبنای جنگ با توپ و تانک و هواپیما های بمب افکن برای جنگ های متداول و متعارف با دشمنی که مجهز به وسائل مشابه تجهیزات خودشان می باشد، ساخته و پرداخته شده است، همخوانی ندارد.

با لشکر کشی امپریالیست ها به افغانستان، جنگی که تا هنوز هم ادامه دارد، آن ها با مقابله نظامی با طالبان که دارای ارتش منسجمی بوده باشد، روبرو نبوده و نیستند و هم چنین سقوط سریع بیست و یک روزه ای ارتش به اصطلاح منسجم عراق با گارد ریاست جمهوری صدام حسین هم اگر به کنار گذاشته شود، رشد تاکتیک های مبارزاتی پارتیزانی این به اصطلاح "شورشیان" و "تروریست ها" در افغانستان و عراق (که به خاطر عدم واژه مناسب تری برای تعریف ماهیت واقعی آن ها، در این نوشته از آن ها به همان اسم "شورشی" و یا "تروریست" یاد می شود) که شامل بمب های دست ساز کنار جاده ای، کارگذاری و انفجار بمب در اتوموبیل ها، بمب گذاری های انتحاری می باشند، بسیاری از ایده لوگ های

وحشیگری جنون آمیز خود را برای ایجاد ترس و وحشت در میان مردم نشان میدادند.

افرادی که به گروه داعشیان پیوسته اند ، در عراق ، عمدتاً از باقی مانده گان "ارتش بعثی صدام حسین" ، "القاعده" ای های سابق و سنی هایی هستند که از زمان اشغال عراق ، هم توسط آمریکا سرکوب شده و هم به دست رژیم می که توسط آمریکا به قدرت رسیده است، مورد تعرض قرار گرفته اند. افراد این گروه تروریستی در سوریه هم عمدتاً از سنی هایی هستند که سالیان سال یا خود سرکوب شده اند و یا افراد خانواده شان توسط حافظ اسد و بعد ها به دستور پسرش بشار اسد ، سر به نیست شده اند. در لیبی هم اراذل و اوباش و انگل های جامعه به عنوان بنیاد گرایان اسلامی که قبلاً توسط آمریکا برای سقوط حکومت دیکتاتوری قذافی تمرین داده شده و مسلح شده بودند ، به خیل داعشی های جنایت کار پیوسته اند. مردم ما با کیفیت این نوع اراذل و اوباش آشنا هستند. آن ها بیاد دارند که در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) بعد از توافق امپریالیست ها بین خود و دار و دسته خمینی در کنفرانس گوادلوپ و با قبول سه شرط اصلی حفظ ارتش و ادامه فروش نفت و سرکوب کمونیست ها و آزادیخواهان ، اجازه دادند که دار و دسته خمینی به قدرت برسند و از همین نوع اراذل و اوباش و لومین های جامعه بودند که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بنیان گذاری کردند.

داعشی های سوریه و عراق با بریدن سر دشمنان خود ، با کشتن کودکانی که از مذاهب دیگر هستند ، دست به آن چنان جنایات بی شماری زده اند که در تاریخ جدید بشریت کم سابقه بوده است. اعمال وحشی ترین جنایات هولناک همان چیزی بود که پنتاگون در واقع روی آن برای به وجود آمدن داعش حساب کرده است. آن ها با ایجاد رعب و وحشت ، نه تنها مردم شهر های مختلف در سوریه و عراق را آواره کشور های هم جوار کرده اند ، بلکه با ضبط فیلم جنایات قسی القلی که مرتکب می شوند و در اینترنت به نمایش می گذارند ، سعی می کنند تا سربازان آمریکائی در دید همگان به عنوان "فرشتگان نجات" دیده شوند و همگان در چشم انتظار ورود آن ها به مثابه "ناجی زمانه" به سر ببرند. این درست همان چیزی است که نظریه پردازان پنتاگون به دنبال ایجاد آن تحت عنوان "بهبود روابط عمومی" ارتش آمریکا با مردم محلی هستند.

تعجب آور نیست که همه سخنگویان امپریالیسم آمریکا بر این امر متفق القول شده اند که مبارزه با داعش یک مبارزه طولانی مدت خواهد بود و جنگ پنتاگون با داعش نمی تواند فقط از طریق بمباران های هوائی موفقیت آمیز باشد بلکه به

علیرغم اشغال عراق و هزاران جنایت ارتش آمریکا علیه مردم عراق ، زمانی که هنوز آمریکائیها نتوانسته بودند مقاومت علیه اشغالگری شان را در این کشور نابود کنند ، چندین خیزش مردمی در کشور های عربی اوج گرفتند که به بهار عربی معروف شدند. بعد از یورش مستقیم نظامی امپریالیستها به لیبی و متلاشی کردن رژیم دیکتاتوری قذافی نوبت به سوریه رسید. برای سرنگونی دیکتاتور سوریه و در خدمت به همین هدف، بار دیگر بنیادگرایی اسلامی به خدمت گرفته شده و به صحنه فرستاده شد. در همین راستا بود که دار و دسته های اسلام گرای تروریست از طریق عربستان ، قطر و امارات عربی و... تجهیز و به سوریه اعزام شدند. تا به کمک آن ها شعار "بشار اسد باید برود" متحقق گردد. این فرصتی بود برای رشد افزون داعش.

و به سوریه اعزام شدند. تا به کمک آن ها شعار "بشار اسد باید برود" متحقق گردد. این فرصتی بود برای رشد روز افزون داعش.

پنتاگون تحت پوشش ارائه کمک های نظامی به نیروهای به اصطلاح معتدل ارتش آزاد سوریه ، افراد داعش را که ملغمه ای از جنایت کار ترین و خطرناک ترین افراد سوریه ، عراق ، لیبی و سایر کشور های عربی هستند ، با کمک مالی عربستان سعودی ، کویت و شیوخ امارات عربی ، در اردوگاه هایی در قطر ، اردن و ترکیه ، آموزش های نظامی می داد. بعد ها وقتی به دستور فرماندهان ارتش عراق ، سربازان عراقی در موصل با تسلیم شدن در مقابل داعش ، تمام وسائل نظامی و اسلحه های سبک و سنگین آمریکائی خود را در اختیار داعشی ها قرار دادند ، دیگر به جای حمله های شبانه و قرار داشتن دشمن در تاریکی ، یک حکومتی اسلامی ، با ارتشی در خور آن با تانک و کامیون های نظامی ، با اسلحه های سبک و سنگین در سرزمین و قلمروی مشخصی ایجاد می شود که پرچم و هویت مشخص خاص خود را دارد. حال اگر سربازان عراقی بعد از تسلیم شدن به داعشی ها ، به طور دسته جمعی تیرباران می شوند ، پنتاگون را چه باک! اگر جمعیت شهر های مختلفی در سوریه و عراق که پیرو مذاهبی به غیر از اسلام وهابی هستند ، یا کشته یا بی خانمان شده و به زنان شهر هایی که در کنترل داعش در می آیند ، تجاوز شده و آن ها را به عنوان کنیز به فروش می رسانند و داعشیان ، کودکان را هم چون گرگان هاری که در میان گله گوسفندان افتاده باشند ، از بین می برند ، پنتاگون را چه باک! مدت ها قبل ، در جنگ سوریه ، داعشی ها از خود فیلم های ویدیویی در اینترنت پخش می کردند که در آن ویدیو ها با بریدن سر سربازان اسیر سوریه ای و یا خوردن قلب آن ها در جلوی دوربین ،

آداب و رسوم متفاوتی باشند و از مذاهب مختلفی پیروی کنند نیز صادق هست. لازمه فروش بیش از ۷۵۹ میلیون دلار اسلحه آمریکائی به کشور های دیگر در سال گذشته ، همواره وجود و ادامه جنگ یا خطر وقوع جنگ بوده است تا میلیارد ها دلار از بودجه های کشور های درگیر که خود به نوبه از استثمار کارگران و زحمتکشان و یا از غارت منابع طبیعی و زیرزمینی آن کشور ها حاصل شده ، به یغما برده شود. امپریالیست ها با انواع حيله ها ، با دامن زدن و اهانت به مقدسات یک فرقه علیه فرقه دیگر ، باعث نفاق و جنگ افروزی بین آن ها شده تا بتوانند به راحتی سلاح های مرگبار خود را به دو طرف منازعه و میان همسایگان آن ها بفروش برسانند.

در سال ۲۰۱۳ ، یعنی یک سال بعد از خروج سربازان آمریکائی از عراق ، وقتی مردم شهر خویجه در ناحیه انبار که عمدتاً سنی مذهب هستند ، با الهام از تظاهرات در میدان تحریر در قاهره ، پایتخت مصر ، با چادر زدن در جاده اصلی شهر خویجه ، مسیر حرکت کامیون هایی که محصولات وارداتی را به شهر بغداد می بردند ، مسدود کردند تا بدین وسیله ناراضیتی خود را به دولت دست نشانده نوری مالکی نشان داده باشند ، در بیست و سوم آوریل ۲۰۱۳ ، ارتش و پلیس عراق ، به بهانه کشته شدن یک پلیس راه و زخمی شدن چند تن دیگر از آن ها که در آن حادثه ، اسلحه های خود را هم از دست داده بودند ، تجمع معترضین را به رگبار گلوله بستند و چندین صد نفر را بیرحمانه به هلاکت رساندند. بعد از آن هم با به آتش کشیدن چادر ها ، به تجمع چهار ماهه مردم شهر خویجه پایان بخشیدند ، اما برای سه روز متوالی درگیری های مسلحانه ای بین نیروهای ارتشی و "شورشیان" صورت گرفت. قتل عام مردم شهر خویجه و کشتار بیرحمانه تظاهر کننده گان توسط ارتش و پلیس عراق ، نفرت و انزجار مردم آن نواحی از دولت دست نشانده آمریکا و ارتش دست ساز امپریالیسم اشغالگر در عراق را چندین برابر کرد.

علیرغم اشغال عراق و هزاران جنایت بزرگ و کوچک ارتش آمریکا علیه مردم عراق ، زمانی که هنوز آمریکائی ها نتوانسته بودند مقاومت علیه اشغالگری شان را در این کشور نابود کنند ، چندین خیزش مردمی در کشور های عربی اوج گرفتند که به بهار عربی معروف شدند. بعد از یورش مستقیم نظامی امپریالیست ها به لیبی و متلاشی کردن رژیم دیکتاتوری قذافی نوبت به سوریه رسید. برای سرنگونی دیکتاتور سوریه و در خدمت به همین هدف، بار دیگر بنیادگرایی اسلامی به خدمت گرفته شده و به صحنه فرستاده شد. در همین راستا بود که دار و دسته های اسلام گرای تروریست از طریق عربستان ، قطر و امارات عربی و... تجهیز

از بدحجابی است". این کفتارهای زن ستیز، با این حرف در واقعیت امر بی کفایتی خود، و نابود کردن محیط زیست جامعه را هم می خواهند بر سر زنان ایران خراب کنند و با بیان چنین مزخرفاتی زنان جامعه را مسئول نابودی منابع طبیعی کشور جلوه میدهند. این جانپان زن ستیز که بزرگترین دستاوردشان ترویج فرهنگ فساد و هززه گری در جامعه بوده، اساساً پایبندی به اخلاق و فرهنگ انسانی جایی در وجود کثیف شان ندارد که امروز زنان ایران را به بالا بردن چوب تر تهدید می کنند. آن ها فاسدترین و کثیف ترین عناصر جامعه را تشکیل می دهند. گاهی نیز عکس های "بی حجاب" آفازده های فاسدشان در خارج از کشور در مجالس عیش و نوش در اینترنت منتشر می شود که به نوبه خود گویای ریاکاری عمال رژیم می باشد. بنابراین اگر ما می بینیم که سردمداران کثیف جمهوری اسلامی که در عمل خون مردم شریف و پاک و زحمتکش را ضمن متهم کردن بی جا و ناحق آن ها به بی اخلاقی، توی شیشه کرده اند، این دلیل دیگری دارد. آن ها به این وسیله در تلاش اند تا ایجاد فضای اختناق و سرکوب وحشیانه جامعه را تحت عنوان مبارزه با بدحجابی توجیه نمایند تا مردم تصور کنند که علت سرکوب ها و سیطره اختناق در جامعه اعتقاد آن ها به حجاب و پوشش زن است. به این منظور نیز فضای فرهنگی و قانونی هر چه بازتری برای آخوندهای ریز و درشت خود ایجاد کرده اند.

اما، هدف اصلی جمهوری اسلامی از ترغیب و تشویق مزدورانش به دست زدن به جنایت اسید پاشی، ایجاد جو ترس و وحشت هر چه بیشتر در جامعه و جلوگیری از برافروخته شدن آتش خشم فروخورده توده های تحت ستم ایران است. مردم آگاه ایران می دانند که جمهوری اسلامی از ابتدای به قدرت رسیدن خود تا کنون، به هزاران جنایت وحشیانه دست زده تا به خیال خود با ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه از برافروخته شدن آتش مهیب خشم انقلابی توده ها جلوگیری کند. از این رو نه اسید پاشی کنونی و نه دیگر اقدامات جنایتکارانه ای که این رژیم در طی سی و پنج سال حاکمیت خود علیه مردم ما انجام داده و می دهد تازگی ندارد و اساساً اعمال جنایت و ظلم و ستم به توده ها، در ذات این رژیم وابسته به امپریالیسم و حامی سرمایه داران زالو صفت ایران نهفته است. اما این که چرا امروز به فکر باز هم شدیدتر کردن سرکوب و باز هم چه بیشتر مختنق کردن جامعه افتاده به این دلیل است که این رژیم حامی و مدافع منافع سرمایه داران به خوبی می داند که در شرایط کنونی زندگی ۹۹ درصدی های جامعه ایران بیشتر از همیشه وخیم تر گشته است، به حدی که جامعه هیچ گاه تا به این حد غرق در فقر، بیکاری، گرانی، گرسنگی، بی خانمانی، اعتیاد، فحشاء، و



ای بدتر از داعشی، اسید به ما می پاشی!

اسید پاشی از سوی چه نیرو هائی حمایت و هدایت می شود و به همین دلیل هم هست که این روز ها مردم وقتی که در این باره صحبت می کنند خیلی روشن می گویند: "کار خودشان است".

مردم به درستی انصار حزب الله و بسیج و دیگر افراد وابسته به رژیم را عاملان این جنایات می دانند. برای آن ها بی تفاوتی و واکنش های برخی از مقامات دولتی و عدم تلاش جدی نیروهای انتظامی برای شناسایی و دستگیری جنایتکاران، و از طرف دیگر دادن اطلاعات ضد و نقیض به مردم، نشان دهنده دست داشتن مامورین رژیم در این جنایات است. به عنوان مثال، بر اساس گزارش شاهدان عینی در تصادف یک خودرو با موتور سواری در خیابان مهرداد که چهارمین اسیدپاشی اتفاق افتاد، مردم چند نفر را با بطری های اسید پیدا کردند و در جریان درگیری ای که بین مردم و این حاملین اسید رخ داد، موتور سواران به کلانتری محل منتقل شدند. با این حال مقامات دست اندرکار رژیم هنوز از عدم دستگیری اسید پاشان سخن می گویند و توضیح نمی دهند که چرا از همین چند نفری که توسط مردم به کلانتری تحویل داده شده خبری در دسترس نیست. مامورین دولت از حضور خبرنگاران در بیمارستان ها نیز خودداری می کنند که خود نشانه ترس شان از انعکاس درست حوادث اتفاق افتاده در میان مردم می باشد. هم چنین مردم می گویند که چطور نیروی انتظامی با دوربین هائی که در نقاط مختلف شهر نصب کرده، همیشه از هر اتفاقی مطلع و هر کسی را که بخواهد دستگیر می کند ولی حالا قادر به شناسائی عاملین اسیدپاشی نمی باشد!

از مدت ها پیش از طرف خُرافه پخش کن های رژیم مطرح می شد که "تنها راه نجات زاینده رود از خشک شدن، جلوگیری

"آن کس که سخن ز مهر می گفت و امید

آورد برای خلق یک دسته کلید افسوس که آن کلید فقلی نکشود جز قفل در بزرگ انبار اسید"

این شعر گویای آگاهی مردم نسبت به عوام فریبی های روحانی و کل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی است که پس از اسیدپاشی های فاجعه بار مزدوران رژیم در اصفهان و تهران، سروده شده و حال بر زبان بسیاری از مردم ایران جاریست.

مجروح و کشته شدن چندین زن بی گناه که در چند هفته گذشته قربانی اسیدپاشی های زنجیره ای در اصفهان شدند، باز هم زخم جدیدی بر پیکر جامعه رنج دیده ایران گذاشت و خشم و نفرت مردم آگاه ایران علیه رژیم پست فطرت جمهوری اسلامی را صد چندان کرد. یکی از اسیدپاشی های زنجیره ای در روز یکشنبه ۲۷ مهرماه در اصفهان رخ داد که در آن سه دختر مورد حمله موتور سواران اسیدپاش قرار گرفتند و یکی از آن ها به خاطر پاشیده شدن اسید به قفسه سینه اش، در همان خیابان جان باخت و دو نفر دیگر راهی بیمارستان شدند.

مردم ایران و به خصوص مردم مبارز اصفهان نه فقط به خاطر شناخت از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی بلکه با توجه به تلاشی که، پیش از این اسید پاشی ها، در مجلس صورت می گرفت تا تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، حمله لباس شخصی های وزارت اطلاعات (با نام های بسیج و انصار حزب الله و غیره) به مردم و به خصوص زنان صورت قانونی به خود بگیرد، و هم چنین سخنان امام جمعه این شهر که در همین رابطه گفته بود "در مورد حجاب باید از تذکر لسانی فراتر رفت" و استفاده از "چوب تر" و "قوه قهریه" را مجاز اعلام کرده بود، به خوبی می دانند که

حاکم متوسل شده و از زبان آن ها این طور القاء می کند که گویا مردانی به خاطر قدرت نمایی به زن ها آب می پاشند. با این القائات ، آن ها می کوشند تا مردم قانع شوند که اسید پاشی هم کار مردان قدرت طلب بوده و دست رژیم جمهوری اسلامی در این کار نبوده است.

تاریخ مبارزات انقلابی توده ها علیه دیکتاتورها و ستمگران در جوامع طبقاتی گواه است که هیچ کدام از این ترفندهای مذبوحانه جمهوری اسلامی، منجر به جلوگیری از رشد پتانسیل ناآرامی های اجتماعی و مبارزات قهرآمیز علیه رژیم نخواهند شد، و این ترفندها صرفاً می توانند ، نهایتاً به خریدن فرصت های کوتاهی برای رژیم منجر شوند.

در روزهای اخیر اشعار و کارهای هنری مبتکرانه ای در رابطه با جنایت اخیر رژیم در جامعه پخش شده که شعر زیر که نشان دهنده غم و اندوه مردم و حمایت آن ها از قربانیان این جنایت است از زمره آن هاست:

**"در باورشان خدا تراشی کردند
آرامش مان را متلاشی کردند
زیبایی ما برای شان سنگین بود
بر صورتمان اسیدپاشی کردند"**

بدون شک دور نیست روزی که مردم ستمدیده ، بساط داعشیان حاکم بر جامعه ایران را در آتش انقلاب بسوزانند. با امید به آن روز.

سهیلا دهماسی

دوم آبان ۱۳۹۳ - ۲۴ اکتبر ۲۰۱۴

اصفهان در مقابل دادگستری و در تهران در مقابل مجلس، با شرکت تعداد زیادی از اقبشار آگاه جامعه برگزار شد. شاهدان عینی به خبرگزاری ها گزارش داده اند که نیروهای انتظامی با گاز اشک آور و باتوم به ضرب و شتم تجمع کنندگان پرداخته و از پیوستن عابرین به تظاهرکنندگان جلوگیری می کرده اند.

بسیاری از شعارهای تظاهرکنندگان نشانه آگاهی و شهامت توده های مردم و بیانگر پتانسیل انقلابی موجود در بطن این جامعه شدیداً سرکوب شده می باشند. به عنوان مثال می توان به شعارهای زیر اشاره کرد که نشان دهنده فضای نفرت شدید و بی اعتمادی مطلق مردم به رژیم هستند: "ای بدتر از داعشی، اسید به ما می پاشی؟"، "قوانین ضد زن ملغی باید گردد"، "اسیدپاشی قطع نشه، ایران قیامت میشه!"، "حجاب به زور نمیشه، ایران عراق نمیشه!"، "لایحه امر به معروف نمی خوایم!"، "اسیدپاش مزدوره، امنیت از ما دوره!"، "ای دختر ایرانی حمایتت میکنیم!"، "امنیت، آزادی، حق زن ایرانی".

برگزاری تظاهرات مردم خشمگین در اصفهان و تهران باعث احساس خطر در میان سردمداران رژیم شده و تضادهای درونی آن ها را شدت بخشیده است. به طوری که امام جمعه مرتجع و جنایتکار اصفهان مجبور شد در جلوی دوربین قرار گرفته و با بیشرمی تمام ، سخنان قبلی خود را تکذیب کند. هم چنین رژیم که از طریق دست اندرکاران خود نتوانست مردم را فریب داده و به آن ها بیاوراند که گویا رژیم در کار جنایتکارانه اسید پاشی نقش نداشته است، حال به اصطلاح روان شناسان و جامعه شناسان توجیه گر نظام

صدها رنج و بدبختی دیگر قرار نداشته است. این رژیم از شدت خشم و نفرت توده ها نسبت به خود آگاه است و می داند مردمانی که در آتش ظلم و ستم امپریالیست ها و ارتجاع داخلی می سوزند به واقع آتش زیر خاکستر هستند که هر لحظه می تواند با قدرت زیادی شعله ور شده و این رژیم و سیستم پوسیده آن را از بیخ و بن نابود کند. از این روست که جمهوری اسلامی که جز با سرکوب وحشیانه قادر به کنترل توده ها نیست ، امروز به جنایاتی دست زده و می زند که هیتلر و دیگر دیکتاتورهای تاریخ را روسفید کرده است.

اسید پاشی به روی زنان جهت ایجاد رعب و وحشت در میان توده ها و خانه نشین کردن نیمی از آحاد جامعه، جنایت فاجعه بار جدیدی است که این رژیم پست و جنایتکار امروز به آن روی آورده است. این اسیدپاشی های زنجیره ای چنان فضای خشم و نفرتی علیه دولت و رژیم در شهرهایی مثل تهران و اصفهان ایجاد کرده که زنان و مردان آگاه ایران در چند روز اخیر تجمع های اعتراضی متعددی در شهرهای تهران و اصفهان برگزار کردند (که "معصومه عطایی" و "رعنا" از قربانیان اسیدپاشی های قبلی نیز در این تظاهرات شرکت داشته اند) و نفرت خود را علیه دولت و اسیدپاشی های "امران به معروف و ناهیان از منکر" را با شعارهای خشم آلود خود فریاد زدند. به عنوان مثال تظاهرات روز چهارشنبه ۲۰ مهرماه به رغم تمهیدات امنیتی شدید رژیم و محاصره تظاهرکنندگان در خیابان، در شهر

خاطره ای از زندان، به بهانه سفر "جمیله بو پاشا" ... از صفحه ۲۰

از بازجویی خودم را نقل می کنم. چون قصدم زنده کردن همان صحنه است اجباراً هر آنچه که بازجو گفته را می نویسم و به همین دلیل هم پیشاپیش به خاطر فرهنگ متعفن دژخیمان جمهوری اسلامی و اجبارم در تکرار کلمات آنها از خوانندگان و رفیق عزیزمان پوزش می طلبم. بازجو می گفت: شما نمی توانید مثل بچه آدم بتمرکید و دوره زندانان را بکشید حتما باید همه روزه جنجال بیا کنید و ما را به زحمت بیندازید و کاری کنید که ما نتوانیم مثل آدم با شما رفتار کنیم .

پاسخ من : من کاری نکرده و هیچ جنجالی هم ندیده ام . بازجو: کثافت ها می خواهید به خودتان روحیه بدهید؟ ای روحیه باخته ها . اینقدر اینجا می مانید تا موی سرتان مثل دندانتان سفید شود. با خودتان چی فکر می کنید؟ البته این حرفها در حالی زده می شد که بازجو در حال کتک زدن من بود. پاسخ من: من متوجه منظورتان نمی شوم مگه چی شده ؟ بازجو: چرا در بند اسم کثافت هایی نظیر خودتان را می برید ؟

پاسخ من: اسم چه کسی را برده ایم؟ من نمیدانم بیاد نمی آورم . این را من مخصوصاً می گفتم و می خواستم از زبان خودش اسم رفیق را بشنوم و در دل به حماقت و شکستش بخندم آن هم که احمق تر از این ها بود و یا شاید هنوز این یک نکته را نمی دانست و در دامی که برایش گسترده بودم افتاد و با عصبانیت هر چه تمامتر گفت:

بازجو: اشرف دهقانی را می گویم. رهبرانتون هم مثل خودتون کثافتند. من از اینکه بازجو را وادار و مجبورش کرده بودم بطور مشخص اسم رفیق را ببرد در حالیکه درد می کشیدم اما احساس پیروز شدن داشتم و در دل به حماقت اش می خندیدم.

بازجو: بی سوادها ننشسته اید به درستی دو تا کتاب بخوانید اینقدر زنان مبارز خوب و مسلمان در دنیا داریم ولی شما کثافت ها دنبال کمونیست ها را گرفته اید از حماقت و بیسوادیتان است تو اسم جمیله بوپاشا را شنیده ای؟ آیا کتابش را خوانده ای؟ پاسخ من: با اینکه هم اسم را شنیده بودم و هم کتاب را خوانده بودم اما گفتم، نه. نشنیده ام و نخوانده ام اما بیار تا بخوانم . بازجو: در حالیکه معلوم بود عصبانی شده است گفت اینقدر اینجا کتاب هست که نیازی به این کتاب نیست .

در حالیکه در واقعیت به جز چند کتاب از مطهری و نشریات سپاه پاسداران به ما کتابی نمی دادند. تنبیه و کتک زدن ما به خاطر بردن اسم رفیق اشرف دهقانی بیانگر حساسیت رژیم روی این اسم و تاریخ مبارزاتی پشت آن بود.

با درود بر رفیق همیشه در سنگر که از اسمش نیز دشمنان در هراسند.

راضیه اختری- آبان ۱۳۹۳

اعدام ریحانه، ننگ دیگری بر پیشانی رژیم جمهوری اسلامی!

دیروز صبح، شنبه سوم آبان ۱۳۹۳، ریحانه جباری بعد از هفت سال تحمل شرایط بسیار سخت زندان های جمهوری اسلامی، در زندان رجایی شهر توسط دژخیمان جمهوری اسلامی اعدام شد و با این عمل، برگ ننگین دیگری بر کارنامه سیاه و مملو از شکنجه و اعدام دولت روحانی افزوده شد. اعدام ریحانه جباری به رغم تمامی مخالفت های افکار عمومی علیه این حکم ناعادلانه، خشم و نفرت مردم را هر چه بیشتر علیه مقامات حاکم و سیستم کثیف قضایی آن ها، برانگیخته است.

ریحانه جباری در سال ۱۳۸۶، وقتی که ۱۹ سال بیشتر سن نداشت، به اتهام قتل یک مرد ۴۷ ساله که قصد تجاوز به وی را داشته بود، توسط مأموران رژیم دستگیر شد. نام مرد مقتول، مرتضی سربندی بود که به گزارش خبرگزاری ها، وی از اعضای سابق وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بوده است. قاضی بیدادگاه جمهوری اسلامی، بدون توجه به همه نواقصی که علیرغم اعترافات به زور گرفته شده از متهم، در پرونده این زن وجود داشت و شک و تردید هایی که در رابطه با اتهامات منتسب به وی موجود بود، وی را به اعدام محکوم کرد. هم زمانی اجرای حکم اعدام این زن زندانی با شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی برای شدت بخشیدن به فضای رعب و وحشت در جامعه از طریق اراذل و اوباش مزدور خود به اقدام بی سابقه اسید پاشی به صورت زنان دست زده است، خود تا حدی اهداف جمهوری اسلامی از موج اعدام هایی که به راه انداخته است را نشان می دهد. در شرایطی که اسید پاشی ها در اصفهان،

نفرت زنان و مردان مبارز ایرانی از رژیم را چندین برابر کرده، علیرغم فضای وحشت آوری که دستگاه سرکوب رژیم ایجاد کرده است، و در واقع در اعتراض به این وحشیگری ها، جمعیت زیادی در تهران و اصفهان به خیابان ها آمدند و شعار می دادند که "اسید پاشی جنایت، ای هموطن حمایت".

روشن است که جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ضد مردمی خود راهی به جز توسل به سرکوب و ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه، ندارد. به خصوص که اعتراضات و تظاهرات مردم خشمگین، موجب ترس و وحشت سردمداران رژیم گشته و باعث شده تا آن ها ضمن دندان نشان دادن به یکدیگر، از این جنایت تبری جویند. شیوه برخورد عمال رژیم که با توسل به اعمال زور به متفرق کردن مردم در اصفهان پرداخته و یا در تهران گارد ویژه سرکوب را در مقابل وزارت کشور در جهت مقابله با مردم مستقر نمودند، خود به روشنی وحشت رژیم از اوضاع ملتهب جامعه را آشکار می سازد.

واقعیت این است که هم چون ۳۵ سال گذشته، سرکوب توده ها و تشدید فضای رعب و وحشت در جامعه تنها راه تداوم سلطه دیکتاتوری حاکم می باشد. با توجه به این واقعیت، شکی نمی توان داشت که جمهوری اسلامی اعدام ریحانه جباری را نیز در خدمت این هدف خود قرار داد تا به خیال خود از زنان معترض زهر چشم گرفته باشد و با به رخ کشیدن قساوت و بی رحمی خود، آن ها را وادار به عقب نشینی نماید.

تجربه ۳۵ سال حکومت جمهوری اسلامی به روشنی نشان داده که حیات جمهوری اسلامی با تکیه به سرنیزه و اعدام و جنایت بوده است. بنابراین تنها راهی که در مقابل مردم ما برای نجات از این شرایط دهشتناک وجود دارد، مبارزه برای سرنگونی انقلابی این رژیم دار و شکنجه می باشد. بدون مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و نظام نکبت بار سرمایه داری که این رژیم با دار و شکنجه و اعدام از آن حفاظت می کند، امکان برقراری جامعه ای فارغ از زندان و شکنجه و اعدام وجود ندارد.

سارا نیکو
چهارم آبان ۱۳۹۳

چریکهای فدایی خلق و بختک حزب توده ... از صفحه ۲۱

و انقلابی ترین فرزندان مردم ایران را با خطاب نام تروریست و خرابکار به آنها می کشت، یاری برساند. اما تاریخ گواه آن است که چریکهای فدائی خلق توانستند با فعالیت های انقلابی مبتنی بر تئوری انقلابی خویش، بختک حزب توده را از سر راه جنبش برداشته و ضمن لایروبی این طویله اوژیاس، با به عهده گرفتن وظایف تاریخی سترگی در جنبش کمونیستی ایران دوره درخشانی را برای خلقهای تحت ستم ایران به ارمغان آورند. اگر پیش از این، حزب توده با رسوائی ها و خیانت های خود نام کمونیسم را آلوده کرده بود و این امر در جنبش خلق ما می بایست مرتفع شود، اگر با توجه به تأثیرات بسیار منفی این حزب در میان مردم، شرایطی در ایران به وجود آمده بود که از میان برداشتن سد حزب توده از مقابل رشد جنبش کمونیستی، شرط پیشروی این جنبش در جهت تحقق خواسته های طبقه کارگر و دیگر توده های ستمدیده ایران بود، اگر می بایست هم در تئوری و هم در عمل ثابت شود که حزب توده، تازه در بهترین دوران فعالیت دوازده ساله اش، جز یک حزب خرده بورژوازی رفرمیست و سازشکار نبود و نباید آن را یک حزب کمونیست و حزب طبقه کارگر ایران نامید، همه اینها با شکل گیری چریکهای فدائی خلق و رزم دلاورانه آنان، به مثابه امور مهم تاریخی متحقق گشتند.

از آن به بعد نام کمونیسم با نام چریک فدائی عجین شد و تفاوت کمونیسم راستین با به اصطلاح کمونیسمی که با نام حزب توده مطرح بود در سطحی وسیع برای توده های تحت ستم ایران شناخته شد.

زیرنویس:

(۱۰) جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران (رفیق بیژن جزنی، ۱۹ بهمن تئوریک، شماره ۶ - دی ماه ۱۳۵۴)

۱۳ آبان با دو جلوه متضاد در تاریخ ایران!

"دانشجویان خط امام" با "حمله" به سفارت آمریکا و به اصطلاح اشغال آن تلاش کردند رژیم را ضد امپریالیست و ضد آمریکائی جا زده و توده‌ها را فریب داده و خود را در صف خلق جا بزنند.

به دنبال شکست قیام بهمن، کمونیست‌های واقعی به توده‌ها گفته بودند که این رژیم با حفظ همان مناسبات پوسیده و استثمارگرانه قبلی و نیز حفظ همه نهادهای قدرت از جمله ارتش و ساواک، رژیم‌ی وابسته و مرتجع است که با توسل به سرکوب کارگران و خلق‌ها در تلاش است تا "آرامش" قبلی را باز گرداند ولی سازشکاران در تلاش بودند تا این واقعیت را لاپوشانی نمایند. اما سیر رویدادها، نظر انقلابیون را تأیید می‌کرد و سرکوبگری‌های رژیم تازه به قدرت رسیده تارهای عنکبوتی توهم توده‌ها را از هم می‌درید. به همین دلیل هم دارو دسته خمینی برای این که خمینی را همچنان "رهبر" انقلاب نگهدارند تا هم چنان ثروت‌ها غارت شوند، کارگران و زحمتکشان به زنجیر استثمار بسته باشند، انقلابیون و آزادیخواهان اعدام و یا در زندان‌ها باشند تا هم چنان امپریالیست‌ها بدون دغدغه به تاراج سرزمینی که همیشه غارت شده بود، مشغول باشند نمایش اشغال سفارت را بر پا کردند، امری که انقلابیون^(۱) فوراً دغلکارانه بودن آن را اعلام کردند اما سازشکاران بدون توجه به این واقعیت در مقابل درب سفارت جمع شده و ضمن تأیید اقدام دانشجویان مزبور فریاد می‌زدند "دانشجوی خط امام افشاء کن افشاء کن" امری که ناگهان قدرت فریب و مانور رژیم جنایتکار را دو چندان نمود.

گرچه توده‌ها در جریان برخوردهای رژیم با بالماسکه تسخیر سفارت، هر چه بیشتر خمینی را شناختند اما این امر به رژیم کمک کرد تا در آن بلیشو کار خود را پیش ببرد. مضحکه تسخیر سفارت در ۱۳ آبان سال ۵۸ یک تجربه عینی بزرگ بود که در جریان آن مردم به ماهیت ضد خلقی و فریبکار این رژیم هرچه بیشتر پی ببرند و جلوه‌ای از نقش مخرب اپورتونیست‌ها و فریبکاران در جنبش توده‌ها را نیز به عینه ببینند. این تجربه نشان داد که چگونه این رژیم برای وصول به اهدافش توده‌ها را فریب داده و با کمک دوستان نادان خلق میکوشد آن‌ها را هر چه بیشتر فریب دهد. اشغال سفارت آمریکا یکی از نمونه‌های بسیار برجسته و تاریخی فریبکاری جمهوری اسلامی است. مرگ بر رژیم سرا پا ننگین جمهوری اسلامی با همه جناح‌هایش عبدالله باوی، نوامبر ۲۰۱۴

زیرنویس:

۱- در حقیقت تنها چریک‌های فدائی خلق ایران بودند که آن را فریب دیگری ارزیابی کرده و به سایر نیروهای سیاسی در رابطه با خطر افتادن به این دام هشدار دادند.

سلف خود را هنوز یک اتفاق غیرعمد برای توده‌ها جلوه می‌دهد تا جنایات ارتش را لاپوشانی کند ولی توده‌ها هنوز بخاطر دارند که چگونه طبقه ستمگر برای دفاع از منافعش نیروی سرکوبگر تا دندان مسلح خود را به میدان می‌فرستاد و نیز چگونه ارتش با حضور و اعمال سرکوبگرش در خیابان‌ها از منافع طبقه حاکمه دفاع می‌کرد. آن‌ها هم چنین در تجربه عینی خویش دیدند که تسلیح ارتش سرمایه‌داری و مجبور کردن آن تا بن دندان، و اعمال قهر بر ضد زحمتکشان یکی از مهمترین واقعیات جامعه است که بدون در نظر گرفتن آن، از آزادی و مبارزه موثر برای تحقق آن خبری نخواهد بود. در آن روز فراموش نشدنی، ۶۰ نوجوان به جان باختگان در راه رهایی خلق پیوستند.

اما ۱۳ آبان سال ۵۸ در شرایط کاملاً متفاوت دیگری رخ داد. در شرایطی است که امپریالیست‌ها، خمینی و دارو دسته‌اش را برای سرکوب انقلاب انتخاب کرده و به قدرت رسانده بودند، رژیم شاه رفته اما هنوز مالکیت بر ابزار تولید و حاکمیت سیاسی در دست سرمایه‌داران وابسته باقی مانده بود و فقط برخی از مالکین عوض شده بودند. در این دوره بود که همه کسانی که انقلاب منافعشان را به خطر انداخته بود به تکاپو افتاده بودند تا با تغییر شکل حاکمیت و توسل به خمینی و جمهوری اسلامی به توده‌ها به قبولانند که انقلاب پیروز شده است. خمینی به عنوان رهبر این رژیم از همان ابتدا میدانست که تنها با توسل به سرکوب خشن نمی‌تواند پایه‌های قدرت خود را مستحکم کند، بنابراین سلاح فریب، آن هم در پوشش‌های مذهبی و با توسل به توهّمات توده‌ها بکار گرفته شده و طبقه حاکم به نام مذهب و اسلام به سرکوب توده‌های معترض، کارگران مبارز، روشنفکران و سازمان‌های سیاسی برخاست. رژیم حاکم در این راه و یا در حقیقت برای تحکیم سلطه امپریالیسم از هیچ جنایتی ابا نمی‌کرد.

در شرایطی که توده‌ها شدیداً علیه سلطه امپریالیسم و تداوم حاکمیت آن بودند و در شرایطی که مبارزات خلق گرد، پوزه رژیم جدید را به خاک مالیده بود؛ هم در آن دوران بود که رژیم خمینی با آگاهی از خشم توده‌هایی که خواسته‌های شان بی‌جواب مانده بود و خود بطرق مختلف سعی در گرفتن حق خود می‌کردند، توده‌هایی که سلطه امپریالیسم و سرمایه‌داران وابسته و آمریکا را عامل تمام مشکلات خود میدانستند، برای فریب توده‌ها و برای به کجراه کشاندن خشم انقلابی آن‌ها، به یاد "حمله" به سفارت آمریکا افتاد. گروهی تحت عنوان

در تاریخ نیم قرن اخیر ایران، ۱۳ آبان روز خاصی تلقی میشود. ۱۳ آبان، از یک سو به عنوان روز دانش آموز شناخته می‌شود که طی آن دانش آموزان قهرمان در جریان خیزش انقلابی مردم در سال ۵۷ به خیابان‌ها ریختند، با خون خود سیاست‌های رژیم وابسته شاه را افشاء ساخته و یکی از روزهای پرافتخار خلق را آفریدند؛ که روزی است پر از شور و مبارزه و مقاومت علیه بیدادگری. اما ۱۳ آبان دیگری نیز وجود دارد و آن ۱۳ آبان در سال ۱۳۵۸ می‌باشد که روز به اصطلاح اشغال سفارت آمریکا در ایران نام گرفته که در دوران سلطه جمهوری اسلامی رخ داده و روزی است مملو از دروغ و سیاهکاری و دغلکاری که جمهوری اسلامی با توسل به آن خیلی‌ها را فریب داده و تنور دغلکاری خود را گرم و بازار فریب خلق را رونق بخشید.

۱۳ آبان سال ۵۷ در دوره سلطنت، که توده‌ها به دلیل دیکتاتوری عنان گسیخته شاه و فقر و بیکاری، برای یک تغییر بنیادین به میدان آمده بودند و صدای انقلاب همه کشور را فرا گرفته بود، در چنین روزی بود که ارتش ضد خلقی با حمله به دانش آموزان و به خون کشیدن آن‌ها، بار دیگر نشان داد که دیکتاتوری حاکم جز با زبان زور با توده‌های خواهان تغییر وضع موجود سخن نمی‌گوید.

از ماه‌ها قبل از آن، توده‌ها با فریاد "مرگ بر شاه" خواست قلبی خود را بیان کرده بودند. تظاهرات پی در پی و اعتصابات، کار رژیم را برای اعمال دیکتاتوری به شکل سابق و برقراری سکوت مطلق مشکل کرده بود. آلترناتیوهای رنگارنگی که برای فریب مردم انتخاب می‌شدند ناتوان از مقابله با خشم توده‌ها بودند. اکنون بعد از سال‌های دراز سلطه خشونت بار ضد انقلاب، مردم با شورش‌های خود، خیزش انقلابی جدیدی آغاز کرده بودند. گرچه سازمانی سراسری در پیوند با توده‌ها که قادر به سازماندهی مبارزات آن‌ها باشد در صحنه حضور نداشت ولی مردم، ستم و ستمکار را میشناختند و این شناخت را در شعار "مرگ بر شاه" اعلام می‌کردند. در هر مکانی که توده‌ها اجتماع میکردند با فریاد، نفرت خود را از رژیم شاه نشان می‌دادند که یکی از آن مکان‌ها محیط دانشگاه بود. در روز ۱۳ آبان، دانش آموزان نیز که تحت تأثیر شرایط سیاسی جامعه قرار گرفته بودند با تعطیلی مدارس، همگام با سایر توده‌ها به سمت دانشگاه تهران به راه افتادند. در محیط دانشگاه بود که آن جنایت اتفاق افتاد و ارتش با تیراندازی به توده‌ها در محیط دانشگاه، نزدیک به ۶۰ دانش آموز را مورد هدف قرار داد. گرچه رژیم جمهوری اسلامی این جنایت رژیم

گزارشی از کارخانه پستانک سازی زیبا (۲)

(چریک فدایی خلق، کارگر شهید، رفیق مهناز نجاری)

توضیح پیام فدائی: آنچه در زیر می آید بخش دوم یک گزارش کارگری ست که به وسیله چریک فدائی خلق رفیق شهید مهناز نجاری تهیه شده است. رفیق مهناز، یک کمونیست فدایی بود که در مهر ماه ۱۳۶۰ در سن ۲۲ سالگی، در جریان کشتار دهه ۶۰ قلب سرخش توسط پاسداران سرمایه از حرکت بازایستاد. یکی از کارهای مبارزاتی با ارزش رفیق مهناز تهیه گزارشات مستند از وضع کارخانه و روحیه و مسائل کارگران و قرار دادن آن در اختیار رفقای سازمان بود. این گزارشات در بخش کارگری سازمان دقیقاً مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. آنچه در زیر می آید حاصل برخی از گزارشات عینی این رفیق می باشد که برای اولین بار در جزوه ای تحت عنوان: "گزارشی از کارخانه پستانک سازی زیبا" در ضمیمه خبرنامه شماره ۶۲ چریکهای فدائی خلق ایران - مازندران در تاریخ اول تیر ماه سال ۶۰ منتشر شد. این گزارش جلوه کوچکی از شرایط عینی حاکم بر کار و حیات کارگران زحمتکش در زیر سلطه نظام سرمایه داری وابسته و رژیم حافظ آن یعنی جمهوری اسلامی را در شرایط مشخص آن دوره نشان می دهد.

هائی که نه که دست کمی از لباس های زباله را ندارد، اهداء می شود.

شرایط خاص کار در این کارخانه ایجاب می کند که هزینه شستشوی لباس کار را کارفرما باید پردازد، ولی گذشته از این که این هزینه را نمی پردازد، کار شستشو را نیز به کارگران تحمیل می کند.

مزایا:

در این کارخانه از مرداد ماه ۵۹ حق مسکن به دستمزد کارگران اضافه شد. البته حق مسکن به همه کارگران تعلق نمی گیرد، بلکه تنها کارگران با سابقه قدیمی هستند که بعد از دو سال کار مداوم از حق مسکن استفاده می کنند. البته فقط ۲۰۰ تومان، ولی در مهرماه ۵۹ به ۲۸۰ تومان افزایش یافته است که ۸۰ تومان آن به عنوان سهمیه خواربار محسوب می شود، در صورتی که طبق قانون کمک هزینه مسکن: برای کارگران مجرد ۲۰۰۰ ریال، برای کارگران متاهل بدون فرزند ۳۰۰۰ ریال، برای کارگران متاهل که دارای فرزند می باشند ۴۰۰۰ ریال تعلق می گیرد، به اضافه حق خوار و بار و حق اولاد. حق خواربار ۱۰۰۰ ریال به کارگران متاهل و ۵۰۰ ریال به کارگران مجرد تعلق می گیرد.

حق اولاد فقط به کارگران مرد پرداخت می گردد. در صورتی که طبق قانون کار به هر کارگر چه زن و چه مرد بعد از ۷۳۰ روز کار (۲ سال) حق اولاد به ۲ فرزند اول تعلق می گیرد.

حق اولاد برای ۲ فرزند و برای هر کدام از فرزندان ۲ برابر حداقل دستمزد در روز برای یک ماه باید پرداخت شود. چون حداقل حقوق یک کارگر ساده ۶۲۵ ریال می باشد، لذا حق اولاد بر مبنای سه برابر ۶۲۵ ریال در ماه برای هر اولاد که جمعاً ۱۹۵۰ ریال می باشد، باید پرداخت شود.

و اما حق بیمه:

حق بیمه مبلغ ۱۵۰ تومان از همان روز اول استخدام از حقوق کارگر کسر می گردد، ولی دفتر بیمه را ۲ یا ۵ ماه بعد به کارگران می دهند. حتی دیده شده است کارگر

در این قسمت تنها یک کارگر است که در طول دو هفته ۱۰۰۰ تومان حقوق دریافت می کند، بقیه کارگران نیز در عرض دو هفته ۵۰۰ تومان دریافت می کنند. تازه پول بیمه هم از این حقوق کسر می شود.

در زیر قسمت سری بندی - بسته بندی، کارگاه دیگری است. در آن کارگاه کاسه های داروخانه، کاسه های کوچک ماست خوری، قطعات مختلف پلاستیکی از قبیل در های شامپو، عطر، فطره چکان ساخته میشود. تولید اصلی آن کارگاه همان کاسه داروخانه است که در عرض ۲ تا ۳ روز به مقدار چندین کیسه به بازار فروش منتقل می شود، مالک این کارگاه محسن نیکومنش است.

در مجاورت این کارگاه، کارگاه دیگری وجود دارد که چوب های بستنی، فاشق بستنی و قطعات پستانک از قبیل (سوت - پولک - دسته فندقی - پولک چیکو) ساخته می شوند، مالک این کارگاه حسین نیکومنش است. دو کارگاه فوق الذکر ۸ الی ۱۰ کارگر دارد، ناگفته نماند که شرایط کار این کارگاه ها هم مثل کارخانه زیبا می باشد.

لباس کار:

در این کارخانه سالی یک دست لباس کار به کارگران داده می شود. درحالی که شرایط سخت کار نشان می دهد که به بیش از ۲ دست لباس کار احتیاج است. برای این که لباس کار بر اثر تماس با مواد اسیدی و غیره همیشه در معرض کثیف شدن است و با شستن هم پاک نمی شود. ولی آقای مدیرعامل که همیشه در جهت منافع صاحبش حرکت می کند، برای این که به خواست به حق کارگران جواب مثبت ندهد، طبق یکی از مواد بخشنامه ای که خود صادر نموده است می گوید که تنها با رضایت سرپرست از کارگر، در سال یک دست لباس کار داده می شود، تازه روسری و دمپایی که جزء لباس کار می باشد و آن را نیز کارخانه باید بدهد، حتی در عرض چند سال یک بار هم نه روسری داده و نه دمپایی. به کارگران جدید لباس

مقدار تولید روزانه که هر کارگر موظف به انجام آن بوده و توسط کارفرما تعیین شده به قرار زیر است: سوت پولک ۲۲ کیلوگرم - چیکو ۴۲ کیلوگرم - فندقی ۲۲ کیلوگرم.

بر مبنای این مقدار تولید است که مزد هر کارگر ۶۲۵ ریال خواهد شد. ولی اکثریت به اتفاق کارگران قادر به تولید مقدار تعیین شده از طرف کارفرما نیستند. در نتیجه حقوق کمتری از ۶۲۵ ریال دریافت می کنند. آن دسته از کارگرانی که مقدار بیشتری تولید می کنند بیش از ۶۲۵ ریال دریافت و آن هائی که کمتر از مقدار تعیین شده تولید نمایند، از ۶۲۵ ریال کمتر می گیرند، مثلاً اگر کارگری ۴۵ کیلو چیکو تولید کند به اندازه ۲ کیلو اضافه کاری یا بر عکس اگر ۳۹ کیلو تولید کند، ۲ کیلو کسر کار منظور می دارند. زمانی که حقوق ها را تا ۶۲۵ ریال تعیین کردند، کارفرما مقدار تولید تعیین شده را افزایش داد (۱) مثلاً قبل از این قانون مقدار تعیین شده برای سوت ۲۵ کیلو بود که بعد از افزایش حقوق ها به ۳۲ کیلو افزایش پیدا کرد. شدت کار

در قسمت سری بندی - بسته بندی در قسمت تولیدی نیز تأثیر گذاشته و آن قسمت را هم وادار به ازدیاد تولید می نماید ولی بر اثر شدت کار در قسمت تولیدی کارگر مجبور می شود، به جای این که جنس ها را ۷ بار داخل مواد ببرد، بطور اجبار به ۴ یا ۵ بار اکتفا می کند، در نتیجه این عمل جنس ها سبکتر در می آیند و این کار هم به ضرر کارگران سربند که برحسب کیلو مزد دریافت می دارند تمام می شود. تازه از طرف دیگر از آن جایی که این کارخانه تنها کارخانه پستانک سازی در ایران می باشد، در نتیجه نازک درآمدن جنس ها زودتر از موقع معمول مستعمل شده و احتیاج به خرید دوباره را به وجود می آورد و این خود موجب رواجی بازار محصولات کارخانه می گردد. که آن هم از طرفی انباشت هر چه بیشتر سرمایه و از طرف دیگر موجب استثمار هر چه بیشتر کارگران را فراهم می آورد.

غیره از این بهانه ها علیه کارگران استفاده می کنند.

صاحب این کارخانه هم با دفتر و دستکی که برای کارخانه تهیه دیده کوشش می کند سودهای هنگفتی را که در عرض سال از دست رنج کارگران به جیب خود واریز می کند، کمتر از رقم واقعی در آن دفتر درج نماید، تا بدین وسیله باز هم مقداری از سود ویژه بسیار ناچیز کارگران را به جیب بزند. برای نمونه عید ۵۹ به کلیه کارگران ۲۰۰ تومان عیدی و ۸۰۰ تومان سود ویژه دادند که این نیز با منت گذاری به سر کارگران که بله امسال ما ضرر کردیم ولی با هزار جان کندن توانستیم این مبلغ را برایتان تهیه کنیم، همراه است.

کارگران زن که حامله هستند تا یک ماه قبل از زایمان به سر کار می آیند، چون یک ماه مانده به زایمان دیگر قادر به ادامه کار نیستند، درحالی که زنان حامله قبل از زایمان و بعد از آن می بایستی از مرخصی با حقوق استفاده کنند، نه تنها در این کارخانه از این نوع حقوق و مرخصی خبری نیست بلکه پس از پایان دوره زایمان هم کارگران مزبور حق برگشت به کار قبلی خود را ندارند. کارگران تنها در یک حالت می توانند به کار قبلی خود برگردند که شرایط یک کارگر تازه استخدام شده را بپذیرند. در این صورت هم با دستمزد کمتر از قبل شروع به کار کرده و هم این که سابقه کار او به نفع کارفرما از بین می رود.

طبق قانون کار هر کارگر می تواند در طول سال از ۱۲ روز (هر ماه یک روز) مرخصی با حقوق استفاده کند، ولی کارگران این کارخانه فقط در تابستان از مرخصی اجباری استفاده می کنند، زیرا کارخانه در تابستان در تاریخ معین به تعداد روزهای مرخصی تعطیل است، در نتیجه در این کارخانه در طول سال مرخصی با حقوق وجود ندارد. اگر کارگری یک روز مرخصی درخواست نماید قبلاً اطلاع بدهد، اگر اطلاع داد و موافقت شد به مرخصی بدون حقوق می رود و اگر اطلاع نداد و به سر کار حاضر نشد، بابت هر روز غیبت، ۲ روز جریمه از حقوقش کسر می گردد.

(ادامه دارد)

اشاره کرد که به دنبالش برویم، ما هم زود به دنبالش رفتیم، ما ها را از محلی که هیچ وقت از آن عبور نمی کردیم به زیرزمین برد و می خواست که از آن جا به بالا برود که ناگهان با حالت دست پاچگی و نگرانی برگشت و گفت برگردید، این کار آن قدر سریع انجام گرفت که جاج و واج مانده بودیم. بعد از چند دقیقه قیفی برگشت و گفت حالا می توانید به سر کارتان برگردید و خودش سریع جیم شد. وقتی ما با حالت سؤال وارد محل کارمان شدیم، کارگران قدیمی همه زدند زیر خنده و گفتند شما ها را کجا برده بودند و ما متقابلاً سؤال کردیم، چرا ما را به زیرزمین برده بودند؟ یکی از کارگران گفت: از طرف بیمه برای بازرسی آمده بودند و اسم ما را نوشتند که بیمه بشویم و به خاطر همین بود که شما را در زیرزمین قایم کردند.

وقتی ما از جریان مطلع شدیم خیلی عصبانی و ناراحت بودیم، در نتیجه وقتی که غروب محمود آقا آمد تا جنس ها را بازرسی کند، یکی از کارگران گفت محمود آقا یک سؤال داشتیم، چرا امروز ما را بردید زیرزمین قایم کردید؟ مثل این که از طرف بیمه آمده بودند، ها؟ یکی دیگر از کارگران گفت چرا ما را مثل گوسفند از این ور به آن ور بردید؟ محمود آقا گفت نه اشتباه شده ، ما گفتیم اشتباه شده یعنی چه؟ همین امروز این کار را کردند. گفت شما ها بعد از سه ماه کارکردن بیمه می شوید، در همین موقع کارگر دیگری که نسبت به ما جدیدتر بود گفت من را که تازه ۲ هفته است که کار می کنم، چرا قایم کردید؟ جوابی نداشت که بدهد، فقط می گفت که کارخانه از کسی نمی ترسد، یکی از کارگران گفت که چرا جواب سؤال ما را نمی دهید؟ محمود آقا گفت جواب من همان بود که گفتم. کارگر گفت من هنوز جواب سؤال خودم را نگرفتم. جریان در همین جا خاتمه پیدا می کند. البته کارگران هر ساله از یکی دو ماه قبل از عید، مسئله عیدی و سود ویژه را مطرح می کنند تا بتوانند شب عید چندر غازی دریافت دارند. از این رو کارفرما ها همیشه برای پرداخت حق مسلم کارگران بهانه های نادرست زیادی را دم دست دارند، مخصوصاً زمان پرداخت سود ویژه و عیدی و

پس از یک سال کار و کسر بیمه از حقوق ماهانه ، هنوز دفترچه بیمه ندارد.

در بعضی از قسمت های کارخانه مثل سری بندی که حداکثر حقوق کارگران ۱۲۰۰ تومان می باشد ، کارفرما از این مقدار ناچیز هم نگذشته به عنوان حق بیمه ۱۵۰ تومان از آن را کسر می کند. در تاریخ هفتم شهریورماه ۵۹ دو نفر جهت بازدید از طرف اداره بیمه با آقای محمودی به کارخانه آمدند و قسمت های مختلف را سرکشی کردند، هر سئوالی که این دو نفر به ظاهر بازرس بیمه از کارگران می کردند، آقای محمودی مدیرعامل به جای کارگران پاسخ می داد. از کارگری پرسیدند که در ماه چقدر حقوق می گیری؟ آقای محمودی به جای کارگر در جواب گفت بلی آقا همان مقدار می گیرد که به شما گفتم و بازرسین بیمه هم نظر به این که قبلاً در دفتر کارخانه تمامی ساخت و پاخت ها را کرده بودند، حرف مدیرعامل را به جای حرف کارگر می نوشتند، در نتیجه بعد از رفتن آن دو نفر و مدیرعامل ، کارگران به شوخی می گفتند، این "مقداری" که مدیرعامل گفت حتماً منظورش ۲۰۰۰ تومان در ماه است ولی در عمل کارگران می دانند که نصف این مقدار را به زور دریافت می دارند. کارگری که سه سال سابقه کار دارد می گفت این ها همه ساله از زمان شاه خائن به این جا می آیند و هر بار هم از وضعیت حقوقی و غیره می پرسند و کاملاً هم می دانند که وضع ما چگونه است ولی طبق معمول همیشه هوای کارفرما را نگه داشته اند. هم چنین در تاریخ ۱۸/۸/۵۹ از طرف اداره بیمه ، بازرس به کارخانه آمد، قبل از آن که سیامک محمودی و کارمند بیمه برای بازرسی کارگاه وارد قسمت تولیدی بشوند، قیفی (کارمند) ۵ نفر از کارگران را به زیرزمین برد و آن ها را پنهان کرد، بعد از آن که بازرسی تمام شد و کارمند بیمه رفت قیفی به کارگرانی که در زیرزمین بودند گفت که به سر کار خود برگردید، یکی از کارگران جریان را این طور تعریف می کند: ظهر دوشنبه بود که من در حال برداشتن تخته از تو آبی بودم که متوجه شدم قیفی به من و چند نفر کارگر دیگر

تظاهرات در دفاع از و همبستگی با مقاومت توده های رزمنده کوبانی در استکهلم - سوئد!

امروز، اول نوامبر ۲۰۱۴، تظاهراتی در دفاع از و همبستگی با مقاومت مسلحانه مردم کوبانی در استکهلم (سوئد) برگزار شد. بیش از ۴۰ حزب، سازمان سیاسی و نهاد دموکراتیک جهت شرکت در این حرکت فراخوان داده بودند. در ابتدا تظاهرکنندگان در محوطه باز هومله گوردن (Humlegården) جمع شده و سپس تا میدان مرکزی شهر، میدان سرگل (Sergelstorg) راهپیمائی نمودند. با وجود این که این تظاهرات در هوایی سرد، مه آلود و بارانی انجام شد حدود ۳۰۰۰ نفر جهت نشان دادن همبستگی خود با مبارزات مردم در کوبانی و اعتراض به حملات داعش به مردم این شهر در تظاهرات شرکت کرده بودند. در این راهپیمایی شعارهایی همچون "زنده یاد کوبانی"، "ترکیه داعش است، داعش ترکیه است"، "به کشتار مردم کوبانی پایان دهید" و "داعش از کوبانی برو بیرون، داعش از گردستان برو بیرون" از سوی تظاهرکنندگان سر داده شد.

در میدان سرگل نیز از سوی سازمان های سیاسی و دموکراتیک افرادی چند سخنرانی کردند که در بیشتر آن ها سخنرانان ضمن این که در رابطه با اوضاع کنونی کوبانی و مبارزات مردم آن جا برای تظاهر کنندگان توضیحاتی می دادند ، از دولت سوئد نیز می خواستند که سیاست روشن و واضحی در دفاع از مردم کوبانی اتخاذ کند. در این تظاهرات هواداران های سیاسی از ملیت های گوناگون و از جمله هواداران چریکهای فدائی خلق ایران شرکت داشته و ضمن اعلام همبستگی با توده های ستمدیده کوبانی تجاوز امپریالیسم و نیروی دست سازش داعش را محکوم نمودند.

سازمان هواداران چریکهای فدائی خلق ایران در استکهلم - سوئد

اول نوامبر ۲۰۱۴

حماسه مقاومت شدم. این کتاب مرا به شکنجه گاه های رژیم شاه برد و گوشه ای از درد ها و رنج های کمونیستهای فدائی و دیگر آزادیخواهان در آغاز جنبش مسلحانه را برایم روشن ساخت و بهتر فهمیدم که چرا خلقی یک پارچه برخاست و فریاد مرگ بر شاه سر داد. بیشک مطالعه کتاب احترام عمیق مرا نسبت به نویسندگان دو چندان نمود.

به دنبال یورش جمهوری اسلامی به سازمانهای سیاسی و بساط دارو شکنجه ای که در سراسر کشور راه انداخت من هم مثل خیلی از هواداران سازمان دستگیر و زندانی شدم که داستانش مفصل است و حکایتی است که در جای دیگری باید به آن پرداخت.

در سال ۶۳ زمانی که در زندان بودم روزی در بند به خاطر اتفاق دردناکی که برای یکی از همبندیان پیش آمد همگی به نوعی عکس العمل نشان داده و درگیر شدیم. البته منظورم از درگیری، درگیری لفظی است. همه ما را به خاطر اتفاقی که سر سفره افتاده بود و اسم رفیق اشرف دهقانی آن هم در جمع برده شده بود را یکی یکی به بازجویی بردند. داستان از این قرار بود که وقتی زندانیان دور سفره های ۵۰ سانتی در دو طرف نشسته بودند و غذا می خوردند ناگهان دختر جوانی که تا جایی که به خاطر دارم سال اول دبیرستان بود بلند شد و شروع کرد توی سفره پا زدن و راه رفتن و ضمن اینکه بشقاب ها را به هم می زد به همه فحش می داد. این دختر در ارتباط با مجاهدین دستگیر شده بود و چه به خاطر شکنجه هایی که شده بود و چه به خاطر اینکه تقریباً تمام خانواده اش را کشته و دستگیر کرده بودند تعادل روحی اش را از دست داده بود. او در حالی که فریاد می زد و فحش می داد و حسابی متشنج شده بود در واقع حرفهای بازجو ها را تکرار می کرد و می گفت همه تان را می کشم، فکر کرده اید می روید بیرون! نه خیر تا عمر دارید همین جا می مانید. در این زمان خانم مسنی که در آن سوی سفره نشسته بود با سرعت بلند شد و او را بغل کرد تا هم به او آرامش دهد و هم ساکت اش کند. در این زمان یکی از زندانیان گفت این وضعیتی که سر ما آورده اند اگر اشرف دهقانی هم بود به همین روز می افتاد، و زندانی دیگری به مخالفت برخاست و گفت نه این طور نیست. یکی دیگر از بچه ها گفت آخر آنها که زمان دستگیری ۱۵ ساله نبودند، که در این زمان دو توبی که سر سفره نشسته بودند داد زدند که اسم کسی را نیاورید، و گفتند مثل اینکه به شما زیاد رو داده ایم که مزخرف می گوئید.

بعد از این حادثه همه زندانیان را به بازجویی بردند و در بازجویی در حالیکه ما را می زدند و تحقیر می کردند سئوالاتی هم می کردند که در اینجا قسمتی

بقیه در صفحه ۱۵



خاطره ای از زندان،

به بهانه سفر "جمیلہ بوپاشا"

به ایران!

با سفر جمیلہ بوپاشا یکی از اعضای مهم جبهه آزادی بخش الجزایر به ایران و انعکاس این سفر در رسانه های جمهوری اسلامی که همراه با عکس های نامبرده بود، به یاد دوران نو جوانی ام افتادم که در همان زمان کتابش را خوانده و می دانستم که وی یکی از چهره های انقلابی مبارزات مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه می باشد.

راستش را بخواهید من با این نام و با نام صاحب کتاب "حماسه مقاومت" البته بدون اینکه "حماسه مقاومت" را خوانده باشم تقریباً همزمان آشنا شدم. در آن سالها و آن سنین نو جوانی -که چه زود گذشت- من یکی دو سالی بود که بعد از آشنایی و مطالعه ادبیات رفیق و معلم بزرگمان، صمد بهرنگی، داشتم از طریق هدایتگران عزیزم که متاسفانه دیگر در میان ما نیستند و امروز باید یادشان را گرامی بدارم، کتابهای جدیدتری را مطالعه می کردم. در واقع این کتابها از سوی همان هدایتگرانم برای مطالعه در اختیار من گذاشته می شد. یکی از این کتابها کتابی بود با نام "جمیلہ بوپاشا، دختر مبارز و پیکار جوی الجزایری" که در آن زمان به طور قانونی در ایران چاپ شده و در دسترس همگان قرار داشت. جمیلہ بوپاشا یکی از سمبل های مقاومت مردم الجزایر علیه ارتش فرانسه بود که در زمان دستگیری از سوی دژخیمان فرانسوی شدیداً شکنجه شده و مقاومت کرده بود. وقتی که کتاب را به من داده بودند برایم تعریف کردند که ما خودمان هم در ایران یک زن مبارز و مقاوم مثل مردم الجزایر داریم که از زندان گریخته و الان هم در حال مبارزه مسلحانه با رژیم شاه می باشد. به این ترتیب من برای اولین بار اسم اشرف دهقانی را شنیدم بدون اینکه خاطرات و تجربیات زندانش را خوانده باشم.

با توجه به روحیه ای که آن زمان داشتم و فکر می کنم که همه ما داشتیم- از همان زمان دیوانه وار منتظر روزی بودم که بتوانم این کتاب را پیدا کرده و بخوانم و این زن مبارز و هموطن خود را از نزدیک بشناسم. تا اینکه در ایران مردم به خیابانها ریخته و

دست به انقلاب زدند و به قدرت انقلابشان شاه جنایتکار را فراری دادند. بدون شک انقلاب و بعداً هم قیام بهمن فضای سیاسی جامعه را دگرگون نمود و هزاران جوان را به سیاست کشاند و امکانات زیادی برای فعالیت علنی در اختیار سازمانهای سیاسی قرار داد. در این میان سازمان چریکهای فدائی خلق که در زمان شاه با رژیم دیکتاتوری می جنگید و صدها شهید داده و زندانها از هوادارانش پر شده بود و "حماسه مقاومت" یکی از حماسه های آن تلقی می شد نیز در ابعاد توده ای وارد فعالیتهای علنی شد. در این زمان یعنی بعد از قیام من دانش آموز سال سوم نظری بودم که از سازمان چریکهای فدائی هواداری می کردم. در همین رابطه یعنی هواداری از سازمان شنیدم که کتاب حماسه مقاومت در شهر مان توزیع شده ولی تعدادش کم است و به همین دلیل دست به دست می گردد. در جستجوی پیدا کردن کتاب بودم که از طرف یکی از معلمین آن روز که از زندانیان سیاسی رژیم گذشته و بسیار محبوب بود و از هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران هم بود و می دانست که من از سازمان هواداری می کنم به من پیشنهاد کرد که برای تهیه کتاب حماسه مقاومت به شیراز بروم. او به من گفت بیا همین حالا برو گاراژ (آن دوران ما به ترمینال که در حقیقت خیلی هم کوچک و ترمینال هم نمی توانست نامیده شود گاراژ می گفتیم و یادم می آید که گاراژ باربری هم بود) و با اتوبوس های شیراز برو شیراز. او گفت اگر خوب بروی چند ساعت دیگر شیرازی و من تلفن می کنم یک نفر می آید و برایت ۲۰ عدد حماسه مقاومت می آورد و در گاراژ به تو تحویل می دهد. آنها را که گرفتی سریع بر گرد، در این صورت تا فردا در شهر همه کسانی که لازم است کتاب حماسه مقاومت را در دست خواهند داشت. و هزار تومان هم پول به من داد که آن روز هزار تومان خیلی پول بود.

متاسفانه آن روز من بلیط اتوبوس برای رفتن به شیراز را به دست نیاوردم و اجباراً روز بعد همانطور که گفته شده بود عمل کردم و به دنبال این سفر که زیاد تشکیلاتی هم نبود صاحب یک جلد کتاب

حزب توده در پیش گرفته بودند، مسأله اساسی یافتن درست ترین و مؤثرترین راه مبارزه با دشمنان مردم و کشاندن توده‌ها به آن راه جهت نابودی نظم

ظالمانه حاکم بود. در این مسیر بود که این مبارزین، با کوشش در ایجاد ارتباط با کارگران و زحمتکشان شهر و روستا ضمن تلاش جهت درک فرهنگ حاکم و روانشناسی توده‌های کارگر و زحمتکش، و با بذل توجه لازم به شرایط عینی و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه، و به طور کلی با تلاش‌های بی دریغ و شبانه روزی خود برای یافتن راه انقلاب، به تئوری انقلاب ایران دست یافتند که توسط رفقا، امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده تدوین شد. **این تئوری با ماهیت انقلابی خود مسلماً ترسیم گر مرز قاطع بین جنبش اصیل کمونیستی با به اصطلاح کمونیسمی بود که با نام حزب توده شناخته می شد.** اما این حقیقت که حزب توده ی رسوا و خائن هرگز کمونیست نبود و کمونیسم هیچوقت ربطی به این حزب نداشته است، می بایست **در عمل** به توده‌ها نشان داده شده و به اثبات برسد که تئوری انقلابی تدوین شده توسط "گروه احمدزاده" در خدمت این امر مهم هم قرار گرفت؛ و **هنگامی که سازمان کمونیستی "چریکهای فدائی خلق" پا به میدان مبارزه گذاشت، توانست با پاسخگونی به رسالتی که در قبال طبقه کارگر و همه مردم ایران داشت، هم در تئوری و هم در عمل، مقام مارکسیسم-لنینیسم راستین را پر کرده و مفهوم واقعی کمونیست بودن را در عمل ثابت و به توده‌ها بشناساند.** در این مسیر، چریکهای فدائی خلق با خون خویش کثافات برجای مانده از حزب توده در جامعه ایران را شستند و با اعمال انقلابی شان که توأم با از جان گذشتگی و فداکاری‌های بی نظیر و تحسین برانگیز بود، موجب آن شدند که کمونیسم با اعتبار عظیم و انکار ناپذیر خود، در جهت رشد مبارزه توده‌ها و رهنمون آن به پیروزی، با شفافیت هر چه تمامتر به خدمت گرفته شود. بیهوده نبود که درست با آغاز فعالیت‌های انقلابی چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۴۹، حزب توده کاملاً احساس خطر کرد و در حالی که به دلیل مقبولیت چریکها در میان مردم مجبور بود سالوسانه و با حيله گری از آنها به مثابه جوانان پاکباز و فداکار نام ببرد، آنها را بی تجربه و گویا غیر مطلع از مارکسیسم-لنینیسم خوانده، شروع به سم پاشی بر علیه آنها و تئوری انقلابی‌شان نمود. در واقع، حزب توده آشکارا سعی کرد در حوزه تبلیغات با ترویج ایده‌هایی بر علیه کمونیست‌های فدائی (از جمله با چسباندن مارک جدا از توده به آنها که بعداً متأسفانه از طرف دیگران هم تکرار شد) (۱۰) در عمل به رژیم شاه که این آگاه ترین، باسوادترین، صادق ترین

بقیه در صفحه ۱۶

اشرف دهقانی

"چریکهای فدائی خلق و بختک

حزب توده خائن

(قسمت هشتم)

خوانندگان گرامی!

بدنیال چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"، نوشته رفیق اشرف دهقانی و درخواستهای متعدد علاقه مندان برای دریافت آن، "پیام فدایی" مبادرت به انتشار تدریجی متن این کتاب کرده است. در این کتاب مسایل متعددی مورد بحث و توضیح قرار گرفته اند که هر یک به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند. اما مسئله اصلی در میان همه مسایل مطرح شده به واقع توضیح و تشریح پروسه هائی است که زمینه های تشکیل چریکهای فدائی خلق را ایجاد نمودند. بنابراین کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن" به طور برجسته چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق و مبارزاتی که در بطن رویداد های تاریخی معینی منجر به برپائی این سازمان و تحولی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشت را برای خواننده آشکار می سازد. به این اعتبار این کتاب یک سند تاریخی برای علاقه مندان و بویژه نسل جوانی ست که خواهان آموختن تاریخ واقعی مملکت خویش می باشند. آنچه در مقابل شماست، بخش هشتم این کتاب با عنوان **"بختک حزب توده و ضرورت لایروبی طویله اوژیاس"** می باشد. بخشهای بعدی کتاب در شماره های آینده "پیام فدایی" منتشر خواهد شد. لازم به ذکر است که فایل صوتی این کتاب ارزشمند تاریخی در آدرس زیر قابل دسترسی می باشد:

<http://www.siahkal.com>

بختک حزب توده و

ضرورت لایروبی طویله اوژیاس

در دهه چهل، حزب توده از دو نظر **سد راه پیشرفت جنبش کمونیستی ایران و خطر بزرگی برای آن بود.** از یک طرف همانطور که اشاره شد، افکار و عقاید حزب توده حتی در میان کسانی که با آن حزب در عمل مرزبندی کرده بودند، نفوذ داشت و باعث گمراهی آنان شده و انرژی انقلابی‌شان را تلف می‌کرد. از طرف دیگر با توجه به این واقعیت که خیانت حزب توده به مردم ایران، تحت نام کمونیسم صورت گرفته بود، این امر در دست مبلغین رژیم شاه به یک سوژه تبلیغاتی علیه کمونیسم و علیه هرگونه حرکت مبارزاتی مترقی و آزادیخواهانه تبدیل شده بود. رژیم شاه سالهای متمادی با تکیه بر خیانت‌ها و اعمال شرم آور رهبران آن حزب، علیه کمونیسم تبلیغ نموده و با یاد آوری آن خیانت‌ها و رسوائی‌ها هر گونه مبارزه آزادیخواهانه مردم ما را تحت نام حرکت کمونیستی سرکوب می‌کرد. به زبانی دیگر، این رژیم به هر حرکت مبارزاتی مترقی، برجسب "توده‌ای" می‌زد و از بی اعتباری این نام در میان مردم برای کوییدن کمونیسم و کمونیست‌ها استفاده می‌نمود. تبلیغات زهر آگین و ارتجاعی دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم شاه به طور مدام این طور به توده‌ها القاء می‌کردند که کمونیست‌ها همان "توده‌ای‌ها" هستند.

آنگاه با یکسان جلوه دادن این دو پدیده متضاد و مغایر هم، همه اعمال ننگین "توده‌ای‌ها" را به کمونیست‌ها نسبت می‌دادند، مثلاً می‌گفتند کمونیست‌ها کسانی هستند که ظاهراً و در حرف خود

را طرفدار توده‌ها نشان می‌دهند ولی در عمل آنها را تنها گذاشته و به آنها پشت می‌کنند. این زهرهای تبلیغاتی که مبتنی بر یک پایه مادی یعنی خیانت و رسوائی‌های حزب توده بود، در شرایط اختناق و دیکتاتوری از یک سو و عدم حضور هیچ تشکل انقلابی در صحنه مبارزه با رژیم شاه از سوی دیگر، ماحصلی جز بی اعتمادی توده‌ها نسبت به روشنفکران انقلابی و گسترش شکاف و جدائی میان توده و پیشروان جنبش نداشت. بنابراین، **در این مقطع، بدون برداشتن سد حزب توده از مقابل جنبش کمونیستی نه می‌شد به خطاها و سردرگمی‌ها در میان روشنفکران چپ پایان داده و از به هرز رفتن انرژی مبارزاتی آنها جلوگیری نمود و- با اهمیت کاملاً حیاتی- نه امکان داشت با وجود این سد نکت، اعتماد از بین رفته توده‌ها نسبت به نیروهای روشنفکر را به آنها برگرداند و جدائی غم انگیز بین توده و پیشاهنگان انقلابی را به پیوند مبارزاتی تبدیل نمود- تا از این طریق بتوان به پیشرفت مبارزات توده‌های در بند ایران و به حرکت تاریخ به جلو یاری رساند.** در دهه چهل پاسخگونی به چنین معضلی، تنها از عهده جوانان واقعاً کمونیستی ساخته بود که از هر نظر برای انجام چنان وظیفه سنگین و خطیری آمادگی داشتند.

برای کمونیست‌های متشکل در گروه احمدزاده که در جهت تحقق آرمان‌های پرولتاریا، در پرتو تحلیل تئوریک مارکسیست-لنینیستی خود از ماهیت واقعی حزب توده، راهی کاملاً مستقل از

میز کتاب ۶۵۰ کرون
میز کتاب یوتوبوری ۶۰۰ کرون

سوئسی

پیام فدائی ۱۰۰ یورو

کانادا

چریک فدائی خلق رفیق مسعود احمدزاده
۳۰۰ دلار کانادا

چریک فدای خلق رفیق میر هادی کابلی
۲۰۰ دلار کانادا

نروژ

چریک فدائی رفیق میر هادی کابلی ۴۰ پوند
چریک فدائی رفیق فرهاد سپهری ۴۰ پوند
رفیق زهره حاجیان سه پله ۲۰ پوند

هلند

دکتر مهرنوش ابراهیمی ۱۲۰ یورو
اردشیر کارگر ۷۰ یورو
ناصر مرئی ۶۰ یورو
منوچهر پور افشار ۷۰ یورو
میز کتاب ۱۲۰ یورو



میز کتاب فعالین چریکهای فدایی خلق در مونستر آلمان



میز کتاب فعالین چریکهای فدایی خلق در آمستردام هلند

هم میهنان مبارز!

با کمکهای مالی خود چریکهای فدایی خلق ایران

را در امر مبارزه یاری کنید!

کمک های مالی ... از صفحه آخر

مکزیکي ۷۰ یورو
سخته سر ۲۵ یورو
کمونیستهای گمنام گیلان ۳۵ یورو
کمونیستهای گمنام دشت مغان ۲۵ یورو
ترانه سرود های گیلک ۲۰ یورو
فروش کتاب (فرانکفورت) ۵۰ یورو
آرش و آریا ۱۰ یورو
میز کتاب (مونستر) ۴۰ یورو
کمک مالی به مراسم شب همبستگی در
مونستر ۱۲۳ یورو
فعالین چریکها در آلمان ۶۷ یورو

آمریکا

رفیق مرضیه احمدی اسکوئی ۱۴۵ دلار
رفیق مسعود احمدزاده ۸۰ دلار
رفیق مرضیه احمدی اسکوئی ۲۰۰ دلار
رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) ۱۰۰ دلار
میز کتاب نیویورک ۱۶۱ دلار
میز کتاب ۶۵ دلار
رفیق بهروز دهقانی ۱۰۰ دلار
رزمندگان سیاهکل ۵۰۰ دلار
پیام فدائی ۲۰۰ دلار
ماهنامه کارگری ۱۵۰ دلار
رفیق مجد حرمتی پور ۲۰۰ دلار
رفیق عباس مفتاحی ۲۰۰ دلار
رفیق امیر پرویز پویان ۲۵۰ دلار

انگلستان

رفیق خشایار سنجرى ۱۰ پوند
رفیق مجد حسین خادمی ۱۰ پوند
رفیق مریم دژآگاه ۱۰ پوند
رفیق عزت بهرامی ۱۰ پوند
مهران مجدی ۱۰ پوند
رفیق مهناز نجاری ۱۰ پوند
رفیق مجد سلیمانی ۱۰ پوند

سوئد

کتاب گفتگو بین دو سازمان ۵۰۰ کرون
میز کتاب ۵۰۰ کرون
میز کتاب روز شنبه ۱۳ سپتامبر ۱۰۵۰ کرون
کتاب ۲۰۰ کرون
الف- م ۱۰۰ کرون

چند گزارش کوتاه از آکسیون های فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در اتریش، نروژ، سوئد و انگلستان

همبستگی با مردم کوبانی در وین اتریش!

امروز اول نوامبر ۲۰۱۴، تظاهرات ایستاده ای در پشتیبانی از مبارزات مردم کوبانی در مرکز شهر وین (STEPHANSPLATZ) برگزار شد. بر اساس فراخوان هائی که سازمان های مختلف برای این حرکت داده بودند، قرار بر این بود که تجمع در ساعت ۳ بعد از ظهر شروع شود، اما در عمل مردم از ساعت ۲ بعد از ظهر در این محل شروع به تجمع نمودند. در این تظاهرات که تا ساعت پنج و نیم ادامه داشت نزدیک به هزار نفر شرکت کرده بودند. تعدادی از ایرانیان مبارز مقیم اتریش نیز در این حرکت حضور داشتند.

فعالین چریکهای فدائی خلق در وین ضمن شرکت در این حرکت، همبستگی خود را با مقاومت مسلحانه توده های مردم در کوبانی را علیه داعشیان دست پرورده امپریالیسم نشان داده و اعلامیه های سازمان در مورد مقاومت مسلحانه در کوبانی به زبان انگلیسی را در میان تظاهر کنندگان پخش کردند. **بر افراشته شدن آرم سازمان در این تظاهرات توجه بسیاری را به خود جلب کرد و خبرنگار یک روزنامه ترکی به نام "گوزعل پلوتیک" با دیدن آرم مبادرت به مصاحبه کوتاهی با رفقا نمود که طی آن مواضع سازمان در باره داعش و ضرورت همبستگی با مقاومت مسلحانه توده ای در کوبانی توضیح داده شد.**

فعالین چریکهای فدائی خلق در اتریش - وین، اول نوامبر ۲۰۱۴

تظاهرات در حمایت از مقاومت مردم کوبانی، در لندن

روز شنبه ۱ نوامبر ۲۰۱۴، صد ها هزار تن از مردم آزادیخواه و مترقی در بیش از ۴۰ کشور دنیا برای اعلام همبستگی با مقاومت مردمی در کوبانی گردستان به خیابان ها آمدند. در لندن نیز چند هزار تن از مردم و نیروهای مبارز و احزاب آزادیخواه و تشکل های گرد و تُرک با تجمع در میدان ترافلگار اسکوتر به حمایت از مردم کوبانی و مقاومت مسلحانه آن ها در مقابل نیروهای مزدور "حکومت اسلامی" و حامیان امپریالیست آن پرداختند. در این تجمع بزرگ پلاکاردها و بنرهای بزرگی توسط تظاهر کنندگان حمل می شد که شعارهای نوشته شده بر برخی از آن ها به شرح زیر بود "از کوبانی دفاع

کنید"، "از مقاومت مردم کوبانی در مقابل تعرض داعش دفاع کنید"، "داعش تروریست است"، "انقلاب"، "نیروهای نظامی انگلیس باید از خاورمیانه خارج شوند"، "خودمختاری برای گردستان، پیروز باد مبارزات خلق فلسطین"، "پیروز باد مقاومت قهرمانانه و جنگ مردم کوبانی بر علیه داعش" و ...

در این گردهمایی بزرگ چندین تن از هنرمندان و نمایندگان پارلمان و هم چنین نمایندگان برخی از احزاب چپ و اتحادیه های کارگری نیز به سخنرانی پرداختند. سخنرانان از جمله سیاست های دولت های امپریالیستی آمریکا و انگلستان در مورد گردستان و هم چنین حمایت دولت های وابسته ای نظیر قطر و عربستان و ترکیه از داعش را محکوم کردند و خواهان اقدامات دولت برای فشار به ترکیه به منظور باز کردن یک تونل کمکی از داخل خاک این کشور به کوبانی شدند. یکی از نکات مشترک در صحبت های اکثر سخنرانان تاکید و ستایش آنان بر نقش برجسته زنان دلاور کوبانی در این مقاومت مسلحانه و همچنین تاثیرات الهام بخش مقاومت انقلابی مردم کوبانی بر روحیه تمام جنبش های انقلابی جاری در سراسر جهان بود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران نیز با آرم سازمان در این تظاهرات شرکت کرده و اعلامیه های سازمان در حمایت از مقاومت مسلحانه مردم کوبانی بر علیه داعش و حامیان امپریالیستش را پخش کردند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران
در لندن - اول نوامبر ۲۰۱۴

گزارش کوتاهی از تظاهرات در دفاع از مردم کوبانی در اسلو - نروژ

در روز شنبه اول نوامبر ۲۰۱۴، با برنامه ای از قبل تعیین شده، تظاهراتی در حمایت و همبستگی با مقاومت مردم کوبانی در ساعت ۲ بعد از ظهر در میدان کارگر اسلو برگزار شد. به رغم هوای بارانی، بیش از هزار نفر از مردم و نیروهای مترقی و احزاب مختلف گرد و تُرک و فارس و نروژی با خواندن اعلامیه و بیانیه های خود پشتیبانی خود را از مردم دلیر و زنان شجاع و جوانان پیکارجوی این منطقه ابراز نمودند. قرار بر این بود که بعد از اتمام تظاهرات ایستاده در میدان، شرکت کنندگان مسیری را تا مقابل پارلمان اسلو راهپیمایی کنند ولی بدلایلی این راهپیمایی به انجام نرسید در نتیجه برنامه

در همان مکان با سخنرانی و پخش ترانه سرودهای انقلابی ادامه یافت.

در این تظاهرات شعارهای متفاوتی سر داده می شدند که اغلب در دفاع از مردم کوبانی و بر علیه "داعش" و دولت های مرتجع حامی آن بود. برجسته ترین این شعار ها که مرتب تکرار می شدند عبارت بودند از "دست داعش از مردم کوبانی کوتاه!" و "زنده باد کوبانی!" در این مراسم تعدادی از نیروهای چپ و انقلابی نروژ و جریان های سیاسی از کشورهای دیگر به سخنرانی پرداخته و یا اعلامیه های خود را از تریبون جایگاه در میدان قرائت کردند. در این سخنرانی ها بارها سیاست های ضد خلقی ناتو و دولت های امپریالیستی و دولت وابسته ترکیه علیه مردم مقاوم کوبانی را محکوم کردند و شعار نابودی داعش را سر دادند. یکی از سخنرانان که یک فرد نروژی میانسال بود در صحبت های خود از تجارب سفرش به کوبانی سخن گفت و از رشادت مقاومت دلیرانه مردم کوبانی بسیار گفت و حاضرین هم با دادن شعارهای کوبنده و با ابراز احساسات و تشویق و دست زدن های زیاد از صحبت های وی استقبال کردند. فضای این تجمع بخصوص به خاطر شرکت تعداد بسیار زیادی از جوانان نروژی بسیار پرشور و رادیکال بود و پخش ترانه سرودهای گردی و رقص جمعی گردی در میدان کارگر نیز شور و حال زیادی به این مراسم داده بود. یکی دیگر از ابتکارات جالب این مراسم این بود که یک تعداد ۱۰۰ نفری از زنان و مردان جوان با تی شرت هایی به رنگ سفید و قرمز که عکس یک زن مسلح کوبانی در جلوی آن نقش بسته بود در میدان حضور یافتند که بشدت تشویق می شدند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در نروژ با انتشار یک فراخوان و شرکت در این تظاهرات، اعلامیه های سازمان و متن "مقاومت مسلحانه کوبانی، ناقوس مرگ شب پرستان" نوشته رفیق اشرف دهقانی را تکثیر و در میان جمعیت پخش می کردند که این اطلاعیه با استقبال بسیار خوب هم وطنان و بویژه گُردها روبرو می شد و برخی از آن ها با گرفتن اعلامیه از دست رفقا می گفتند "درود بر اشرف دهقانی".

مراسم میدان کارگر پس از ۲ ساعت در یک فضای پرشور مبارزاتی پایان یافت.

با ایمان به پیروزی راهمان
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در
نروژ، ۲ نوامبر ۲۰۱۴

کمک های مالی به چریکهای فدایی خلق ایران

اتریش

۵۰ یورو	پیام فدائی
۷۰ یورو	کتاب نوار گفتگوها
۲۰ یورو	شورش نه قدمهای سنجیده
۵۰ یورو	کتاب خاطرات یک چریک
۱۰۰ یورو	بختک حزب توده
۲۰ پوند	به آکسیون وین
۲۰۰ کرون نروژ	به آکسیون حمایت از کوبانی

استرالیا

۱۰۰ دلار	رفیق مناف فلکی
۱۰۰ دلار	مادر انقلابی روح انگیز دهقانی
۲۰۰ دلار	رفیق علی رضا نابدل

آلمان

۱۰ یورو	کتاب شورش نه قدم های سنجیده
۲۵ یورو	کتاب نوار گفتگو ها
۱۰ یورو	خلیل
۳۰ یورو	سالگرد جمهوری گیلان
۳۰ یورو	رفیق کمال بهمنی
۱۰ یورو	رفیق پاشا مقیمی
۳۰ یورو	غازیان - فتاتو-کتابخانه شهر
۱۲۰ یورو	چریک فدائی خلق رفیق علی اکبر (فریدون)
۱۵ یورو	جعفری
	شپمنبار

بقیه در صفحه ۲۲



روز شنبه ۸ نوامبر ۲۰۱۴ ، به دعوت فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آلمان ، مراسم بزرگداشتی با نام "شب همبستگی با زندانیان سیاسی ایران" در شهر "مونستر" برگزار شد. این مراسم در بزرگداشت خاطره و راه و آرمان های هزاران زندانی سیاسی کمونیست و مبارز برگزار شد که در کشتار خونین دهه ۶۰ و در نقطه اوج آن یعنی قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ ، جان شیرین خود را فدای آزادی و رهایی کارگران و توده های ستمدیده، از سلطه ظالمانه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نمودند.

در ابتدای مراسم، رفیق مجری ضمن خوشامد گویی به حضار، یک دقیقه سکوت برای بزرگداشت یاد عزیزان جان باخته در کشتار جنایتکارانه دهه ۶۰ اعلام نمود و پس از آن متن زیبایی با نام "آنان مرگ را سرودی کردند" توسط یکی از رفقای جوان خوانده شد که مورد توجه شرکت کنندگان قرار گرفت. بدنبال این پیام، رفیق "مجد هُشی" از زندانیان سیاسی و بازماندگان کشتار دهه ۶۰ ، سخنرانی ای را با نام "شکنجه و اعدام جزء ذاتی حاکمیت جمهوری اسلامی" ارائه داد. وی با نقل گوشه هایی از خاطرات خویش از سال های اسارت در چنگال قصابان جمهوری اسلامی ، نمونه های بسیار ارزنده ای از مقاومت و مبارزه زندانیان سیاسی و درد و رنج بیکران خانواده های آنان در چارچوب شرایط سیاه حاکم بر سیاه چال های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ را برای شرکت کنندگان نقل نموده و نقش تمامی جناح های تشکیل دهنده حکومت در آن قتل عام ننگین را با فاکت های عینی برشمرد. سخنران هم چنین از کار نیروهای انقلابی و چپ در برگزاری مراسم های یادمان جانباختگان دهه ۶۰ قدردانی کرد و این تلاش

بقیه در صفحه ۴

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!